

مقدمه ای بر عرفانی‌ژوهی در اساطیر

(با تمرکز بر اسطوره های تزئوس و لی جینگ)

پویا جفاکش



صفحه:	فهرست:
3	مقدمه
6	طی السماء
8	افسانه ی تزه
15	افسانه ی نثرا
18	مسئله ی تائو
21	هزارتوی دل
24	روح، جان، تن
31	داستانی از هزار و یک شب
37	بررسی قمری
44	عظمت خرد

ابن عربی در فصوص الحکم به یک حدیث نبوی اشارت میکند که بر اساس آن زندگی رویایی است که با مرگ از آن بیدار میشویم. پروفیسور ایزوتسو منظور ابن عربی را چنین میفهمد که زندگی را نیز باید مانند رویا تفسیر کرد (صوفیسم و تائوئیسم: توشیهیکو ایزوتسو: ترجمه ی محمد جواد گوهری: نشر روزنه: 1385: ص 28). این دیدگاه احتمالا بسیار قدیمی است به قدمت بشر. چون بشر از زمانی که به شعور عظیم دست یافت و همزمان ضعف خود در برابر جهان را کشف کرد در هر اتفاقی که در طبیعت و جامعه روی میداد نشانه ای از "صاحب رویا" میدید و از این طریق قوانین جهان و انسان را کشف میکرد. خداوند بدین طریق بر بسیاری از پدرسالاران و پیامبران الهام فرستاد و راه را بدانها نشان داد اما هر بار مسیر حکمت لوٹ شد. چون انسانهای عادی تحمل حکمت والا را نداشتند. نه این که مردم عادی مردم بدی باشند ولی برگزیده نیستند. در قرآن سوره ی واقعه مردم به سه دسته ی اصحاب الیمین (اهل راستی)، اصحاب الشمال (اهل شقاوت) و برگزیدگان نیکسیرت (السابقون السابقون) تقسیم میشوند. نکته این جا است که السابقون السابقون گروهی کثیر از متقدمین (ثله من الاولین) و اندکی از متاخرین (قلیل من الآخرین) خوانده شده اند (آیات 13 و 14) در حالی که اصحاب الیمین کثیری از متقدمین و کثیری از متاخرین هستند (آیات 39 و 40). به عبارت دیگر در هر آیین الهی ای که ظهور کرده در ابتدای آن برگزیدگان فراوان بوده و بعدا تعداد این برگزیدگان اندک شده است درحالیکه همیشه تعداد نیکوکاران عادی زیاد بوده است.

کافی است این حقیقت را در دین اسلام که درباره ی پیدایش اطلاعات بیشتری نسبت به دینهای دیگر داریم جستجو کنیم. امتی که پیامبر و خلفای نخستین بر آن حکومت میکردند آنچنان امت آرمانی ای بود که ملتهای مجاور سلطه ی آنان را بر سلطه ی ایران و روم ترجیح دادند و امپراطوری به سرعت رشد کرد. اما رشد امپراطوری به آشنایی اعراب ساده با تجملات و فساد انجامید و همزمان توزیع ناعادلانه ی ثروتی که در فتوحات به دست آمده بود (از زمان عثمان) کار خود را کرد و به زودی جای خلفای راشد را خلفای فاسد اموی و عباسی گرفتند که تاریخ اسلام را به نفع خود تحریف کردند و از پیامبر و خلفا جنگسالارانی بیرحم و مادیگرا ساختند که از دین خدا برای ستم استفاده میکردند و به این طریق این خلفای فاسد پیامبر و امت نخستین اسلامی را تا حد خود کوچک کردند تا جنایات خود را از طریق اعمال دروغین منسوب به آن بزرگان توجیه کنند. میزان این دروغها که همگی از طریق تفسیر دروغین و یکجانبه ی قرآن صورت گرفته اند به حدی است که میتوان گفت که

ما تقریباً هیچ چیز درباره‌ی دوران زندگی پیامبر نمیدانیم بخصوص که منابع غیر اسلامی آنچه را که منابع اسلامی اقلاً 150 سال پس از هجرت درباره‌ی زندگی و جنگهای پیامبر مطرح کرده اند تأیید نمیکنند. با این حال امروزه شیعه و سنی با همان جعلیات به تسویه حساب با یکدیگر میپردازند. اصحاب الیمین زیادند و السابقون السابقون اندک چون دور و بریهای پیامبر از طریق خود او اسلام را درک کردند و به آن مشرف شدند درحالیکه امروزیان مسلمان به دنیا می آیند و با میل اسلام را انتخاب نمیکنند و گاهی هم با تن دادن به اسلام اموی و تفسیر آن از قرآن به جنایتکارانی چون القاعده و داعش تبدیل میشوند.

این تازه درباره‌ی اسلام است که دینی متاخر و قرآن و کتاب مقدس آن هنوز موجود است. درباره‌ی دینهای باستانی مانند آیین تزه که در این رساله بررسی میشود مسلماً اطلاعات موجود اندکتر است. چون چهارچوب آنها را اساساً اسطوره های شفاهی تشکیل داده اند اسطوره هایی که درنهایت به تاریخ تبدیل شده اند مانند خود تزه که از او به عنوان بانی تاریخی شهر آتن یاد میشود درحالیکه داستان تزه را در اصل باید به عنوان مکاشفات پدران نخستین از درون بشر دید. درواقع میتوانم به جرئت بگویم که تزه و قهرمانان مشابه او همچون لی جینگ (که او را نیز بررسی و با تزه مقایسه خواهیم کرد) شخصیتهایی از جنس حضرت آدم هستند و آنچه درباره‌ی آنها نقل شده است داستان به حقیقت رسیدن انسان به طور کلی است که باید از آنها اسطوره زدایی کرد. باید پوسته‌ی اسطوره را زدود تا مغز درون آن خود را نشان دهد. و این مستلزم نوعی عرفان پژوهی است که به نظر من در نقاط مختلف دنیا نتایج یکسانی ارائه خواهد کرد چون انسانها ذات تقریباً یکسانی دارند و حکمت راهنمای آنها نیز منشأ یکسانی (در افریقا و عربستان و عراق) دارد. مولانا میفرماید:

ور فقیری، کوس تم الفقر فهو الله بزن/ور فقیهی پاک باش از "انهم لایفقهون"

(دیوان شمس: غزل شماره ی 1948)

در اینجا جمله‌ی "انهم لایفقهون" اشاره به انتهای آیه ی 8 سوره ی انفال دارد که تفسیر نکردن کلام الهی را به مخالفین حضرت محمد(ص) نسبت میدهد.

نیازی به گفتن نیست که واژه‌ی اسطوره با واژه های اروپایی "هیستوری" (تاریخ) و "استوری" (داستان) و "استار" (ستاره) و واژه های عربی "ستور" (چهارپا) و "سטר" (نوشته) و "ستر" (پنهان کردن) مرتبطند. همین نشان میدهد که اسطوره ها به عنوان قدیمی ترین نوشته های تاریخی مرتبط با داستانهای جانوران و ستارگان و سیارات بوده دارای معانی

پنهانی یا رمزی میباشند. ما با در نظر گرفتن همه ی جنبه ها در تحقیق خود بر روی گزینه ی رمز متمرکز میشویم.



عکس از سایت زروچان

طی السماء:

یکی از جالبترین آیات قرآن درباره ی روز قیامت این است:

«یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین» (انبیاء: 104).

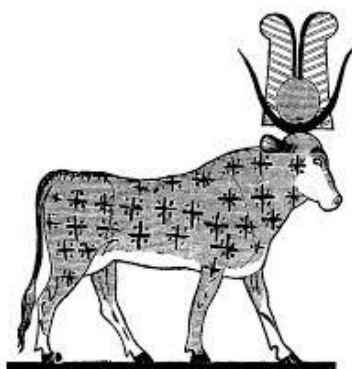
منظور از "طوی" کردن آسمان به مانند "طی" نوشته ی کتابها چیست؟

طوی در لغت به معنی پیچاندن است و کلماتی چون "تاب" دادن و "تا" کردن در فارسی از همان ریشه است. اما اینجا باید از ریشه ی طی باشد چون این کلمه جلوتر آمده است. در این راستا ممکن است طاو حتی با "تائو" چینیه‌ها به معنی طریقت هم مرتبط باشد. خدا میگوید: "نطوی" یعنی طی میکنیم و نمیگوید "طی میکنم" چون خدا علاوه بر جهان دیگر در کنار شیطان در وجود تک تک ما مستتر است و اصلاً از این رو است که واژه ی حدم (خون) شبیه واژه ی آدم است. چون خون هم به مانند آب (مظهر خدا) مایع است و هم به مانند آتش (مظهر شیطان) قرمز رنگ است. در واقع در قیامت روح خدایی ما از شیطان آزاد و به خدا ملحق میشود. آسمان مظهر خدا است ولی طوی با تو (درون) هم مرتبط است همچنین با طور: کوهی که درون را به آسمان متصل میکند. در داستان نوح این کوه اسم بامسمای دیگری دارد: در اینجا آسمان (خدا) آبهای پرتلاطمی را میفرستد که بدیها را پاک میکند و بازماندگان به واسطه ی آب و نیز به واسطه ی کشتی ای که یهودیان "تاوت" (از همان ریشه ی "طوی") میخوانند به آسمان میرسند و بر بالای کوهی مینشینند. این کوه در سوره ی هود (آیه ی 44) "جودی" خوانده شده است.

جودی هم از ریشه ی طوی است. چون با نام خدای ماه مصریان جهوتی یا تحوت (مقایسه کنید با تاوت) و توث مرتبط است. اما اصل واژه ی جهوتی از یهوتی یا یهوه است که خود از آه-تی مصری و احد عربی می آید. توضیح آنکه آه صدای تنفس است و همان چیزی است که زندگی ما بدان متصل است همانطور که زندگی ما با خدا متصل است. در لحظات درماندگی ما با آه کشیدن در واقع خدا را صدا میزنیم. "تی" اما از ریشه ی تائو و طوی و طی است که با ایجاد احدیت و وحدانیت طریقت خدایی را مینماید. کلماتی چون "یهدی" و "هدی" و "هود" به معانی هدایت کردن و شدن مفهوم بازگشتن به احد را دارند. احد به صورت عاد نام خود را بر قومی اساطیری در عربستان نهاده که از مسیر حق منحرف شدند. پس پیغمبرشان هود خوانده شده است. با از بین رفتن عاد، یقطانیان که جقطانی و قحطانی هم نامیده شده اند جانشینشان شدند که به گفته ی یعقوبی از نسل هود بودند. واژه ی

یقط ظاهرا از همان ریشه ی یهود یا هدایت شده و مایل به احد است. واژه ی جقط ظاهرا به جغد در فارسی تبدیل شده که همچون خدای ماه مصریان مظهر دانش و حکمت است و جغد پرنده ای است که شبها رخ مینماید که قابل مقایسه است با اعتقاد اعراب جاهلی که مظهر الله را سیاره ی شبانگاهی ماه میدانستند. ایرانیان نیز اعراب را تازی و جدشان را تاز مینامیدند که به عقیده ی جان کمپل تاز همان توث (تحت) است. پس جودی مظهر احدیت است. یقطانیان گروه اصلی اعراب بودند که بعدا اسماعیلیان به آنها ملحق شدند. این است رمز این که چرا خدا طی کردن آسمان را بازگشت به ابتدا میخواند. برای بیشتر ما مرگ تنها مسیری است که به بازگشت به احدیت ختم میشود. از این رو صندوق حامل مرده "تابوت" (از ریشه ی تاوت) خوانده میشود. بیشک واژه ی طوبی (پاک) و مشتقات آن نیز از ریشه ی طوی هستند. همچنین واژه ی دوا (عامل درمان).

اما چرا طوای آسمان به طی کردن "سجل للکتاب" (نوشته ی کتابها) تشبیه شده است؟ به این دلیل که کتاب خدا درواقع طبیعت است و طبیعت برای عرب بیابانزی در آسمان بسیار پرسخن تر از زمین بود. ستارگان و سیارات کلماتی بودند که اسرار الهی را میشد از روی آنها خواند. زمینیان در قیامت سرتاسر سطور آسمان را طی میکنند و به احدیت ملحق میشوند. جالب اینکه اگر در نظر بگیریم که تحت از احد و یهود نتیجه شده است، میتوانیم از تحت به "تنوه" و از آنجا به خود "طوی" برسیم. یعنی طوی معنی بازگشت به احدیت نیز دارد. گذر موسی و قومش از درون دریایی که نماد تیامات یا مظهر لذتهای دنیوی (لذتهای خاکی معمولا در اساطیر فرم زنانه دارند) پس از بلوغ است زمینه ساز چنین بازگشتی (به طور) است. اما قوم موسی به پرستش گوساله ای میپردازند که یادآور هاتور (صورت مصری تیامات که ظاهر گاو دارد) و میتوان گفت نماد فرزندان هاتور یا شیاطین ریز و درشت است میپردازند و از مسیر منحرف میشوند. با این مقدمات به بررسی داستان تزئوس میپردازیم که برخی از نویسندگان یهودی به دلایلی او را بدل یونانی موسی میدانند.



Hathor

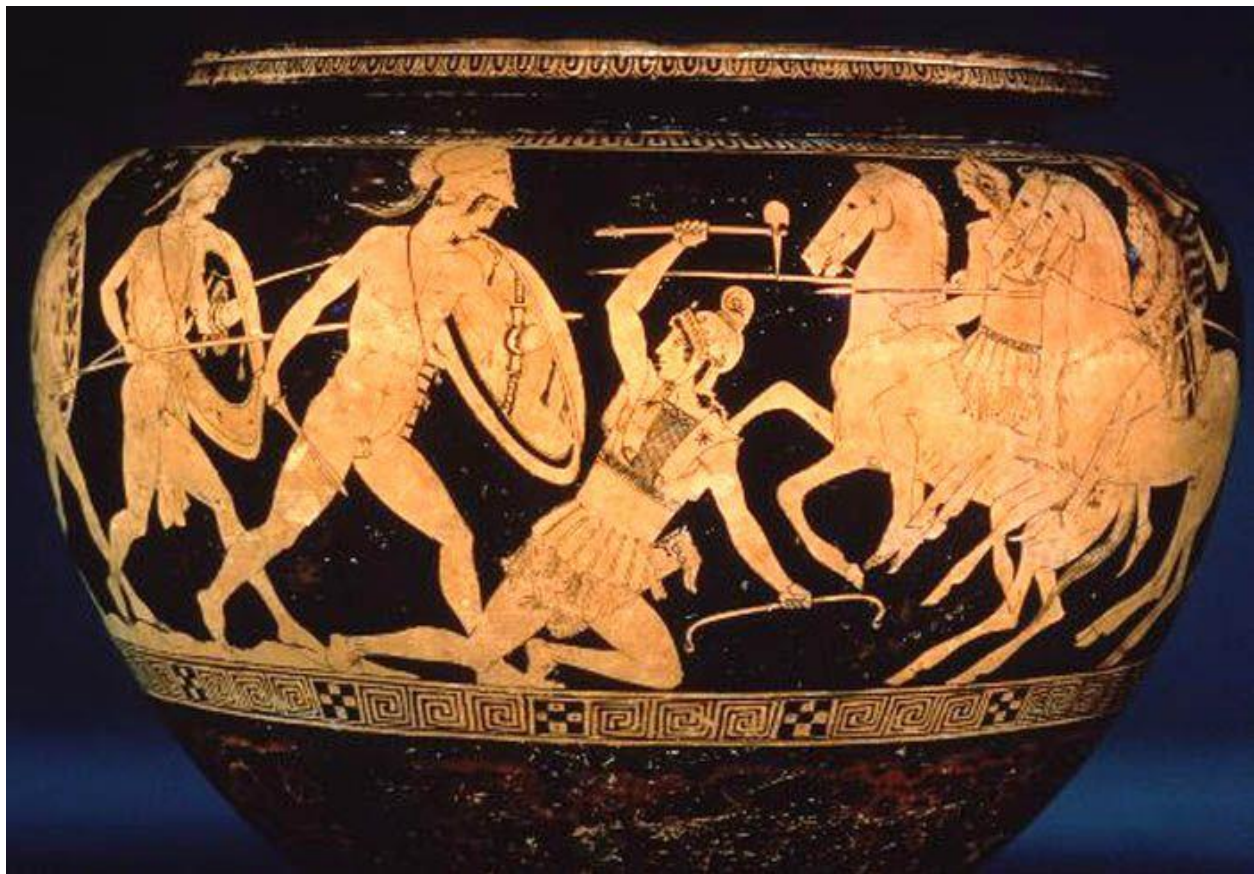
افسانه ی تزه:

تزئوس نام خود از تحوت و از ریشه ی احد دارد یعنی به احدیت متمایل است. او به مانند موسی که 12 قبیله ی بنی اسرائیل را متحد کرد 12 شهرک آتیکا را زیر پرچم آتن متحد نمود و البته آتن در اینجا مفهومی کاملاً درونی و نه تاریخی دارد. به مانند موسی که فرعون یعنی کشنده ی کودکان بنی اسرائیل را نابود کرد تزه نیز مینوتائور قاتل فرزندان آتنیها را کشت. مینوتائور ظاهری نیمی گاو-نیمی انسان داشت و بنابراین تاحدود زیادی به تیامات گاوآسا یعنی هائور تمایل پیدا کرده بود. او نفس تزه بود که تزه سرکوبش نمود.

تزه را به تفاوت پسر اژه یا پوسایدون دانسته اند. تعجبی ندارد چون اژه و پوسایدون هر دو دریا هستند. مطابق یک نظریه پوسایدون تحریفی از ترکیب نامهای سامی آپسو و آدون (خدا) است. آپسو خدای آبهای شیرین بود که با آب شور (تیامات) در آمیخت. به دریا سقوط کردن شاه اژه ریشه در این واقعیت دارد. کشتی تزه بر همان دریا شناور میشود (یعنی از نعمتهای مادی استفاده میکند) اما لازم است که تزه به جای اژه به شاهی برسد. با آمدن تزه نامادری بدکار او یعنی مدئای جادوگر که درواقع صورتی از تیامات است فرار میکند. اما پس از



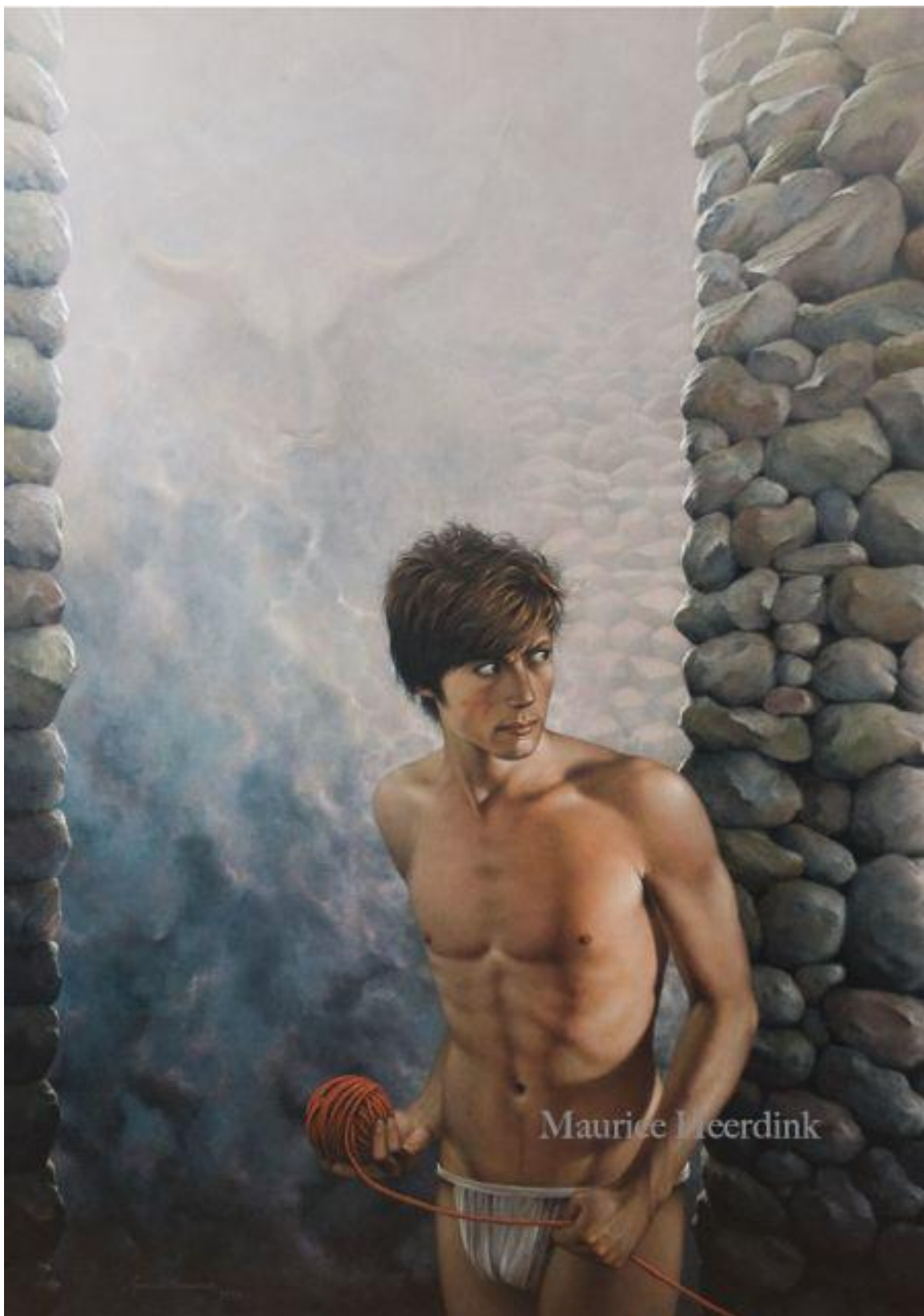
تزه به نشان پدرش دست می یابد.



تزه و پیریتوس ملکه ی آمازونها را دستگیر میکنند.

مدت کوتاهی تیامات در قالبی دیگر یعنی انبوه لشکریان آمازون (زنان جنگجو) آتن را محاصره میکند. تزه به کمک دوست و معشوقش پیریتوس ملکه ی آمازونها یعنی آنتیوپ را میدزد و از او پسری به نام هیپولیت صاحب میشود. اما تیامات فریبکار پس از مرگ آنتیوپ در قالبی جدید یعنی قدر ظاهر میشود و به ازدواج تزه درمی آید. عاشق شدن قدر به هیپولیت (که نسبت به زنها احساسی ندارد و در تهمت قدر بیگناه است) مرگ هیپولیت را به دنبال دارد که میتوان این مرگ را به شکست یکی از گوهرهای نیکی وجود تزه تعبیر کرد. مردم در این افسانه ظهور و افول سرسبزی طبیعت در بهار و پاییز را در وجود بشر به صورت تولد و مرگ هیپولیت بازتولید میکردند.

سپس از سفر تزه و پیریتوس به دوزخ جهت دزدیدن پرسفونه (همسر مالک دوزخ) سخن به میان می آید. در غیاب آن دو، اشراف آتن (بخوانید شیاطین درون) که از اصلاحات تزه ناراضند کاستور و پولوکس را به درون شهر می آورند. کاستور و پولوکس که برای پس گرفتن خواهرشان هلن که توسط تزه دزدیده شده است، آمده اند، در آن هرج و مرج، منسته



تصویر: تزئوس و مینوتائور اثر موريس هيردينک

را به جای تزه شاه میکنند. این در حالی است که تزه و پیریتوس در دوزخ بر صندلی فراموشی به اغما رفته اند. ورود کاستور و پولوکس به آتن اضافه ای است از اسپارتها که تکرار به دوزخ رفتن تزه و پیریتوس است. چون هلن و برادرانش اسپارتی و اسپارتیها دشمن آتن هستند که از تزه قهرمان آتنی غولی در حد هادس فرمانروای دوزخ ساخته اند. اگر به دوزخ رفتن تزه و پیریتوس را با داستانهای مشابه مقایسه کنیم میبینیم که در به جستجوی پرسفونه رفتن برای تزه حقی است. در اکثر این داستانها اصالت با نیمه ی معنوی بشر در آسمان (طباع تام نزد صابئین) و روح او که در تن اسیر است (جان) میباشد (که این دو قابل مقایسه با تزه و پیریتوسند) و نیمه ی زنانه ای هم برای نیمه ی آسمانی قائل به وجودند. برخی از این داستانها بدین قرارند:

1- اورفئوس که همسرش اوریدیسه مرده، با ساز خود دل غولهای دوزخ را نرم میکند تا به او اجازه دهند اوریدیسه را به زندگی برگردانند اما درنهایت در هدفش شکست میخورد. ساز اورفه همان انسان مادی است که توسط نیمه ی معنوی خود (اورفه) آهنگ خوش تولید می کند. (مولانا نیز در شعری معروف در آغاز مثنوی، وجود مادی خود را به نی ای آهنگین تشبیه میکند).

2- کادموس فنیقی برای پیدا کردن خواهر خود که توسط گاوی اسرارآمیز دزدیده شده به غرب (نماد دوزخ) می رود. او خواهر خود را نمی یابد اما در غرب شهری به نام کادمه بنیان مینهد. کادموس نیز سازی تاثیر گذار دارد.

3- کاستور و پولوکس (دو برادر که نماد عشق مذکر به مذکر و مصور شده به صورت فلکی جوزا در آسمان هستند) برای پس گرفتن خواهر دزدیده شده شان هلن به تروا میروند و در این سفر بنا بر ایلیداکشته میشوند.

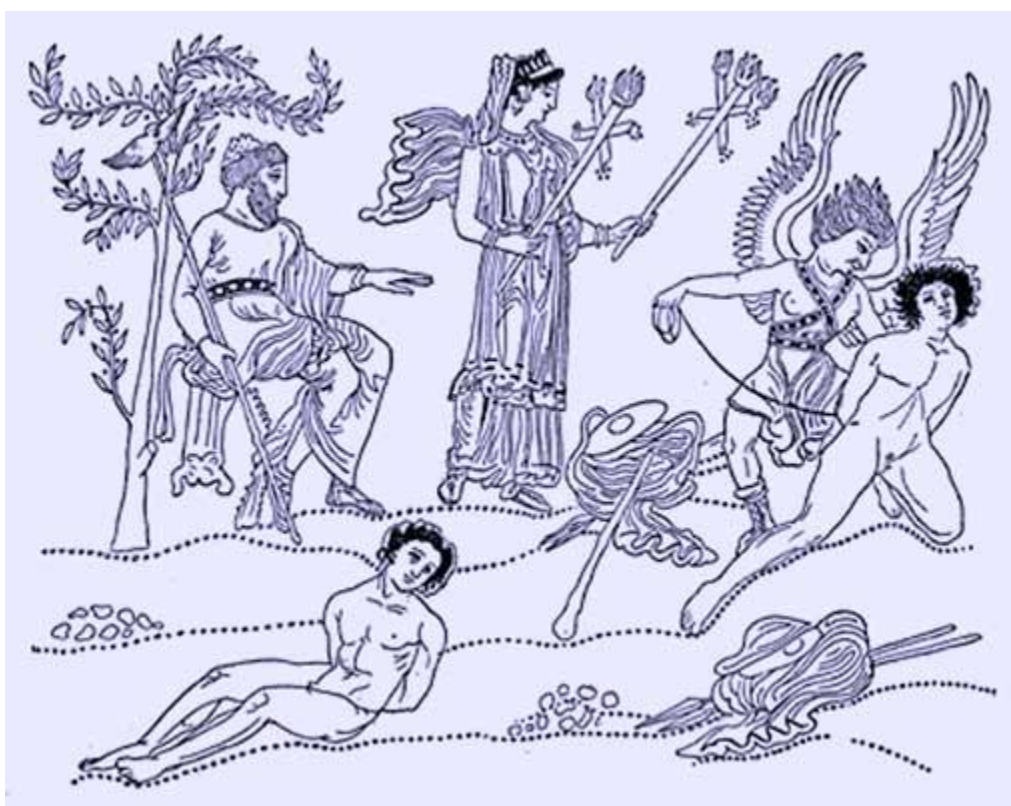
4- آشیل و پاتروکلوس (هر دو مذکر) که عاشق و معشوقی نامدارند در سفر جنگی تروا برای پس گرفتن هلن یکی پس از دیگری کشته میشوند. ولی بنابر برخی روایات، آشیل درنهایت با هلن ازدواج و به همراه او در شانزه لیزه اقامت میکند.

5- اورست و پیلادس (هر دو مذکر) که خویشاوند و نیز عاشق و معشوقند، مادر اورست (نماد تیامات) را به جرم کشتن همسرش (پدر اورست) میکشند. اورست از این فامیل کشی دچار جنون میشود. تنها راه رهایی از جنون آوردن مجسمه ی آرتمیس از توریس است. اورست و پیلادس به توریس میروند و در آنجا محکوم به قربانی شدن برای آرتمیس



12) Peirithoos und Theseus in der Unterwelt, Ruveser Vase in Karlsruhe (nach Bd. 1 Sp. 1809).

© www.maicar.com



تزه و پیریتوس به دستور هادس در جهان مردگان بند میشوند.

میشوند. اما ایفیژنی خواهر اورست که کاهنه ی آرتمیس در آنجا است نجاتشان میدهد و این سه به همراه مجسمه ی آرتمیس به یونان باز میگردند.

6- مهر و مشتری (عاشق و معشوق مذکر نوجوان منظومه ای فارسی به همین نام از عصار تبریزی) از فارس به خوارزم میروند. در آنجا مهر با ناهید ازدواج میکند. هر سه ی آنها به وطن بر میگردند.

7- ناظر و منظور (عاشق و معشوق مذکر نوجوان منظومه ای فارسی به همین نام از وحشی بافقی) از چین به مصر میروند و حاکم آن سرزمین را در مقابل حمله ی رومیان



ایفیژنی، اورست و پیلادس: نقاشی بر روی دیواری در پمپی

یاری میدهند. منظور به ازدواج دختر حاکم مصر میرسد و جانشین او میشود.

بیشک اگر دامنه ی تحقیق را وسیعتر از یونان و پارس کنیم نمونه های دیگری هم می یابیم. اما تا همینجا معلوم میشود که در داستان تزه، پرسفونه جانشین نیمه ی معنوی تزه شده و جستجوی او امری خطرناک است. تزه در این سفر به صندلی فراموشی میرسد و از این پس دیگر نگران هیچ چیز نیست. هراکلس (استاد تزه در جنگجویی و پهلوانی) او را از این صندلی جدا میکند یعنی نیمه ی آسمانی روح تکاپوی خود را باز می یابد اما نیمه ای که در جسم است یعنی پیریتوس همچنان به نشستن بر صندلی فراموشی محکوم است. تزه سپس آتن یعنی زندگی خود را ترک میکند و آواره میشود تا این که در نهایت به دست پادشاهی که ظاهرا از او پذیرایی میکند به قعر دره ای سقوط میکند و کشته میشود عاقبتی که در انتظار خاطره و تعالیم هر بنیانگذار دینی است.

نکته ی مهم درباره ی تزه خورشیدی بودن او است. گاوکشی مهمترین کار تزه است که قهرمانان خورشیدی دیگر چون گیلگمش، هراکلس و میترا انجام داده اند. گرگی هم که در داستان دانائوس با کشتن گاوی تنومند حکم به پادشاهی دانائوس در یونان داد احتمالا همان آپولو خدای خورشید است چون باعث شد دانائوس کیش آپولون گرگ را بنیان نهد. گاو حیوانی است که به خاطر شاخهایش نماد ماه و شب است و خورشید که حیوان او معمولا شیر نر یالدار است با کشتن گاو روشنایی را به ارمغان می آورد. بنابراین تزه ی مایل به وحدت، خورشید دل است.



ارابه ی خورشید که آپولو، ملازمان و اسبهایش آن را میرانند.

افسانه ی نژا:

در چین داستانی بسیار جالب درباره ی "لی جینگ" و پسرش "نژا" و روبرویی آنها در دست است که در آن پرستار تائویی به نام "تای چن جن" نقشی مهم ایفا میکند. این پرستار به خواب همسر لی جینگ به نام بانو "یین" می آید و چیزی به آغوش او پرت میکند و میگوید: «فرزند اسب تک شاخ را بگیر» و همان شب بانو به نژا حامله میشود. نژا در خردسالی افسر شاه اژدها را ضرب و شتم میکند و پسر او را میکشد. او حتی خود شاه اژدها را هم مضروب و مجروح میکند. خدایان حکم به قتل پدر نژا یعنی لی جینگ میدهند. اما در نهایت نژا به جای لی جینگ کشته میشود. نژا به مادر وصیت میکند که معبدی برای او بسازد اما لی جینگ موافق نیست. به هر حال مادر آن معبد را میسازد ولی پدر معبد را خراب میکند. روح نژا از لی جینگ کین به دل میگیرد و از پرستار تائویی میخواهد تا او را مجددا زنده کند تا از پدر انتقام بگیرد. زنده شدن دوباره ی نژا به ضرر لی جینگ تمام میشود چون نژا بسیار قدرتمند است. پرستاری به نام "ون چو" لیجینگ را نجات میدهد. سپس تای چن جن بین پدر و پسر آشتی برقرار میکند و سلاحی جادویی به لی جینگ میدهد تا با آن از خود در مقابل نژا دفاع کند. در عوض از لی جینگ میخواهد تا در برپایی سلسله ی جدید یعنی ژو که قرار است جانشین حکومت فاسد شده ی شانگ شود همکاری کند و لی جینگ در این راه سوگند میخورد.

در این داستان نژا یک موفقیت مادی خیره کننده است که از سوی صادر اول یا عالم مثل





یعنی پریستار تائویی به یک انسان برگزیده یعنی لی جینگ داده میشود. این موفقیت در نهایت برای صاحبش در دسر میسازد چون ویژگی مادیات همین است. انسان برگزیده با کشتن مادی گرای درون که جای پسرش است خود را میرهاند و سپس با هر خاطره ای از آن موضوع دشمنی میکند در حالی که نیمه ی خاکی وجود (بانو بین) میخواهد آن خاطره زنده بماند. این پیروزی انتقام شیطان مادی یعنی نژا را در پی دارد یعنی انسان عارف همواره در معرض

خطر ضربه خوردن از مسائل مادی است. توجه داشته باشید که این پرستار تائویی یعنی همان صادر اول است که مادیات (نژا) را برای این انتقام بسیج میکند ولی هم او بین لی جینگ و دشمنش صلح ایجاد میکند. همه ی این سختیهایی که او به انسان عارف وارد میکند برای این است که قهرمان در نهایت برای مبارزه با فساد جامعه عزم جزم کند و وارد جهاد شود. در اینجا است که تائو به کنفسیوس ختم میشود.



Google 搜尋

好手氣

مسئله ی تائو:

در کمال تعجب و با وجود این که لی جینگ و نژا در این افسانه روبروی یکدیگر ایستاده اند ولی هر دو آنها در شرق آسیا در مقام ربوبیت پرستش میشوند. به نظر من قهرمان واقعی این داستان لی جینگ است و نژا به دلایل خاص خود به خدایی رسیده که در جای خود عرض میشود. اما اول ببینیم ریشه های قهرمان بودن لی جینگ در چیست. لی جینگ ژنرالی است از سلسله ی شانگ که به خدمت سلسله ی جو در می آید. سلسله ی شانگ توسط قوم بین بنیان نهاده شده که بر اساس کشفیات باستانشناسی دارای مذهب شمنی بوده اند. به نظر پژوهشگران آنها از سرزمین چو آمده بودند جایی که بر اساس افسانه ها زادگاه لائوتزو پیشوای افسانه ای تائوئیسم است. تائوئیسم به شکل شناخته شده فلسفه ای است که از جادوگری شمنی برخاست و در نهایت به همان بازگشت و در آن حل و نابود شد. تائو یا طریقت اصطلاح زیبایی است که در کتابهای این مکتب در قرن چهارم قبل از میلاد همچون "چوانگ تزو" و "تائوته چینگ" مورد سوء استفاده قرار گرفته و برای توجیه بی مبالاتی و جبرگرایی به کار رفته است. این مکتب بی تفاوت بودن در مقابل همه ی وقایع دور و بر بشر و نیز پوچی اخلاق و ارزشها و فضیلتها به گونه ای که در آیین کنفوسیوس متجلی میشود را تبلیغ میکند. در کتاب چوانگ تزو آمده است که وقتی لائوتزو مرد، "چین شی" به مجلس عزاداری او رفت و با دیدن این که چطور پیر و جوان برای مرگ استاد گریه میکنند به این نتیجه رسید که لائوتزو «انسان حقیقی» نبوده چون انسان مقدس یا انسان حقیقی باید اینقدر نسبت به دنیا بیتفاوت باشد که مردم خوبی او را احساس و در نتیجه پس از مرگش برایش دلتنگی نکنند (صوفیسم و تائوئیسم: توشیهیکو ایزوتسو: ترجمه ی محمد جواد گوهری: نشر روزنه: 1385: ص 2-451). در تائوئیسم حتی حاکم درست کسی است که چنین انسان مقدسی بوده و کاری به کار مردم نداشته باشد و بنا بر تائوته چینگ حتی از دادن معرفت به مردم خودداری کند چون معرفت به نیک و بد منشا همه ی گرفتاریها است (همان: ص 497). به عبارت دیگر جامعه ی آرمانی تائوئیسم چیزی است شبیه به کره ی شمالی کنونی. ریشه ی این تفکر منحرف عرفان نما چنانکه گفتیم همان ریشه ی دین حکومتی شانگ است. بنابراین نفی خودپرستی و ضدیت با نژا از ابتدا در وجود لی جینگ به عنوان یک انسان آرمانی از شانگ متبلور است. اما لی جینگ در نهایت از شانگ روبرگردانده رو به سلسله ی جو می آورد که دینی اخلاقی آن را نمایندگی میکند: اخلاقی که کنفوسیوس در زمان انحطاط سلسله ی جو و بنابراین انحطاط فرهنگی مردم خواهان بازگشت به آن اخلاق شد.





کنفوسیوس

مفهوم تائو (طریقت) چندبار در منتخبات کنفوسیوس آمده اما برعکس چوانگ تزو و تائوته چینگ، تائو نزد کنفوسیوس مفهومی کاملاً اخلاقی دارد. به نظر میرسد اولین راویان افسانه‌ی لی جینگ و نژا عرفایی بودند که به تائو و کنفوسیوس به یک اندازه متوجه بودند. آنها بر اساس تائوگرایی راستین معتقد بودند که انسان آنگاه که در درون به پیروزی رسید، از سمت بیرون چنان در مکافات خواهد بود که در نهایت با پیروی از خدا و پیامبرانش به سمت اصلاح بیرون قدم خواهد گذاشت و اخلاق را ملاک قرار خواهد داد. این همان جایگزین کردن سلسله‌ی فسادپرور شانگ با سلسله‌ی اخلاق‌باور جو است.

با این همه قهرمان بودن نژا نیز بر پایه‌ی استوار است. از جمله این که نژا برای نجات دوستان کودکش که به عنوان قربانی به ارژدهایان تقدیم شده بودند با آنها جنگید. او در این حالت بسیار به تزه شبیه است که مینوتائور قاتل جوانان آتن را کشت. شاید نام تزئوس از نظر لغوی با "تزو" در چینی به معنی استاد هم‌ریشه باشد. تزه یک قهرمان تائویی است. بیتفاوت بودن او که در نشستنش بر صندلی فراموشی منعکس شده است این را می‌رساند. اما مگر تزه (نژا) خورشید درون و در عرفان مقدس نیست؟ آیا در خورشید هم خطر هست؟

هزارتوی دل:

گفته میشود کعبه ی متاترون نماد جهان و کعبه ای دیگر در درون آن نماد بشر است که در میانه ی این کعبه ی دوم جایگاه خورشید قرار دارد. میانه ی بشر را معمولاً قلب او در نظر میگیرند که از دید باستانی جایگاه اندیشه است. بنابراین خورشید نمادی از عقل است و عقل کلمه ای است که به همراه مشتقاتش در قرآن بسیار زیاد به کار رفته و همواره تعقل کردن از سوی قرآن به نفع خدا به کار رفته است. در سوره ی حج (آیه ی 46) از تعقل با قلب سخن رفته است. لازم به ذکر است که عقل در قرآن لزوماً معنای کنونی را ندارد. واژه ی عقل در عربی از ریشه ی "ع ق ل" به معنی بستن پای شتر می آید. بدین ترتیب واژه ی عقل مفهوم بازدارندگی و مهار کردن و پیشگیری دارد که مفاهیمی کاملاً اخلاقی به آن میدهند. تعجبی ندارد اگر مفعول مهار به شتر تشبیه شده باشد. چون یکی از نامهای شتر در عربی "ابل" است که درست مثل نامهای فیل و بقر (گاو) از ریشه ی بعل است. او نفس است آنگاه که از وی یاری خاسته شود. باید توجه داشت که هزارتوی (لابیرنت) قلب پیش از این که تزه (خورشید) بدان پای گذارد خانه ی مینوتائور (گاو-انسان) است. او محصول همان گوساله ای است که بنی اسرائیل میپرستیدند. پدر مینوتائور همان گاوی است که منکوب هراکلس (استاد تزه) شده است و مادرش همسر مینوس است. مینوس از "من" به معنی انسان می آید و همان منو (آدم ابوالبشر هندیان) و منس (نخستین فرعون مصر) است. همسر او نیمه ی زنانه ی انسان پیش از تصفیه شدن یعنی تیامات است.

تردیدی وجود ندارد که گاو هراکلس همان صورت فلکی ثور است. هفت ستاره ی این صورت فلکی هیادهای خوانده میشدند که عامل بارندگی به حساب می آمدند. باران اشک هیادهای گریان برای برادر جوانشان هیاس بود که به دست شیری کشته شد. بنا بر سایت "تنوئی" هیاس به عقیده ی برخی همان هیلاس معشوق نوجوان هراکلس بوده است. تشبیه او به گاو عجیب نیست چون گاو نماد دیونیسوس کودک یعنی زاگرتوس نیز هست. آیا ممکن است شکست دادن گاو با تمتع یافتن از هیلاس دو روایت از یک اسطوره ی هرکولی باشند؟

برای پاسخ به این سوال در درجه ی اول باید در نظر داشت که خورشید (که نماد حیوانی آن شیر است) و باران (یا گاو) هر دو برای زندگی بشر لازمند. انسان کامل باید کنترل این دو را (که هم در آسمان و هم در عالم وحش دشمن یکدیگرند) در درون خود به دست بگیرد. از این رو است که هراکلس هم بر شیر و هم بر گاو غلبه میکند. او پس از کشتن شیر نمه، پوست او را که هیچ تیری بر آن اثر ندارد به عنوان زره به تن میکند. و پس از طی مراحل با گاو نیز میستیزد. خطر برای تزه که به عنوان قربانی مینوتائور به سراغ او میرود بسیار

جدی است. باید توجه داشت که نژاد چینی تزه در نهایت به شکایت از دهایان (مینوتائور) کشته شد. مثل این میماند که تزه خوراک مینوتائور شده و اعمال جنایتکارانه ی هیولا ادامه یابد و امید انسان پایمال شود. اما در داستان یونانی، تزه پیروز و انسان با او هم هویت میشود. شاید رمز پیروزی تزه در روایت ظاهرا بی اهمیتی باشد که بر اساس آن تزه در کودکی زیر پوست شیر هراکلس رفته است و اگر بخواهیم نتیجه گیری کنیم تزه هم از قدرت جادویی پوست شیر بهره مند شده است. اگر بخواهیم صریح تر بگوییم نژاد برای لی جینگ یک موفقیت مادی است در حالی که تزه برای اژه یک موفقیت معنوی است. همین مسئله سبب میشود تا تزه جای اژه را در حکومت بر بدن بگیرد. در حالیکه برای لی جینگ چنین اتفاقی نمی افتد اما در دسرهای ناشی از کشته شدن نژاد سبب میشود تا لی جینگ به انسانی اجتماعی و اخلاقگرا تبدیل شود در حالیکه تزه از صندلی فراموشی سر در می آورد. به عبارت دیگر لی جینگ قهرمانی کنفوسیوسی در حالیکه تزه ی آنتی قهرمانی تائویی است.



هراکلس که لباسی از پوست شیر پوشیده است بر ورز او غلبه میکند.



مجسمه ی شیر و گاو از سیسیل: قرن ششم قبل از میلاد



نقش شیر و گاو از لیدی باستان

روح، جان، تن:

ابن سینا میگوید که نفس انسان دو جنبه ی بهیمی (ستوری) و سبعانه (ددمنش) دارد که به شدت یادآور شیر و گاو دروندند. به نظر وی نفس بخش ناسوتی روح است و بین روح و جسم قرار دارد. این سه یعنی روح-نفس-جسم به ترتیب برابر با ساتوا-رجس-تمس نزد هندیان هستند ("جهان پیدا، حکمت پنهان": امین اصلانی: نشر جیحون: 1386: ص 191). ساتوا مظهر تعالی، تمس مظهر انحطاط و رجس مرحله ی بین آنها است که به ترتیب با رنگهای سفید، سیاه و قرمز نشان داده میشوند. این سه رنگ را میتوان همان سه رنگ روز، شب و حالت مابینشان (فلق-شفق) دانست. مقایسه ی اینان با سه جنبه ی انسان بسیار جالب است. از سفر روح یا اژه (آپسو/پوسایدون/آب آسمانی) به قلمرو تن یا دریا (تیامات) تزه زاده میشود و تزه آنگاه که نشان پدر را زیر تخته سنگی می یابد به قلمرو پدر سفر میکند و در راه راهزنان (شیاطین درون) را میکشد و پس از کشتن گاو نفس، در قلمرو پدر (روح) به شاهی میرسد. با این حال او نفس یا پریوس را (که بهتر است جان نامیده شود) پس از این همواره به دنبال خود میکشد و از او استفاده میکند. این دو، دوست و معشوقند ولی رئیس، تزه است. داستان به مفهوم هبوط روح انسان و عروج پس از آن است. این همان معنایی است که آن را در مسیحیت می یابیم و صلیب بهترین نماد آن است.

نقش باستانی صلیب دو حرف عربی "ا" و "ب" را که آغاز آفرینشند به صورت متداخل معرف است. این دو حرف همان نون و قلم آفرینشند. با افتادن "ا" (هبوط روح در جسم) "ب" به وجود می آید که همان جان است و دو سر آن، شیر (آتش/خورشید) و گاو (آب/ماه) را نمایندگی میکنند در حالیکه قلم یا "ا" که از میان آن عبور میکند در دو سر خود آسمان (هوا) و زمین (خاک) را دارد. پس جان (مرحله ی شیر-گاو) بین روح و جسم قرار میگیرد. در دین شاهان هخامنشی، او تحت نام میترا بین اهوره مزدا (روح/مذکر) و آناهیتا (جسم/مادینه) قرار میگیرد. در مسیحیت این روح القدس است که واسطه ی خدا و مریم مقدس میشود. ولی تثلیث مسیحی پسر مریم یعنی عیسی مسیح را جانشین مریم مونث کرده است چون اساس مسیحیت بر عروج قرار دارد و مسیح کسی است که مسیر هبوط را وارونه طی کرده و به عوالم بالا صعود کرده است. او "خاکی" است اما در بهره گیری از سه شاخه ی فوقانی صلیب که از هوا و آب و آتش نازل میشوند درست بهره یافته است. از اینجا میتوان دانست که جان در میانه، مسیح را در پایین تولید کرده است.

جان در این مرحله نام یوحنا (یحیی) را به خود میگیرد. یوحنا ی تعمید دهنده بر سر مسیح آب میریزد و او را متبرک میکند. او ارتباط انکارنشده با ثور و باران دارد. ثور (گاو) مظهر

ماه است و در قرص ماه تصویر انسانی با سطل قابل مشاهده است. مائوریه‌ها معتقد بودند زنی به نام "رونا" در ماه است که از سطل خود آب باران بر مردم میریزد. در غرب این شخصیت به پتری جوان به نام گانیمد تبدیل شد که همان صورت فلکی دلو یا آبریز است. در اساطیر یونان گانیمد معشوق زئوس (خدای بزرگ) است. پس یوحنا یا روح القدس نیز معشوق خدای اب است (مقایسه کنید با تزه و پیریتوس). مسیح (ابن) نیز به خدایی میرسد بنابراین یک یوحنا جوانتر در کنارش ظاهر میشود که حواری او است و برخی او را به مقام معشوق مسیح رسانده اند مسئله ای که از بعضی عبارات پیچیده در انجیل یوحنا نتیجه شده و در چندین اثر نقاشی از جمله تابلو شام آخر داوینچی انعکاس یافته است. ما دو یوحنا داریم همانطور که دو مریم داریم: مریم مقدس و مریم مجدلیه. یکیشان مادر مسیح است و دیگری بنا بر قولی تایید نشده همسر او. در اینجا هم بستگی دارد مسیح را خدا بدانیم یا انسان. نکته ی دیگر این که پدر انسانی مسیح یوسف نام دارد و برج دلو در ادبیات فارسی بارها با یوسف ابن یعقوب در ارتباط دانسته شده است چنانکه به عنوان مثال نظامی در مخزن الاسرار پیامبر اسلام را در شب معراج در برج دلو برابر با یوسف قرار داده است: «یوسف دلوی شده چون آفتاب/ یونس حوتی شده چون دلو آب» (نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب فارسی: دکتر عباس ماهیار: نشر اطلاعات: 1393: ص 210). میدانیم که این



مسیح و یوحنا تعمید دهنده در نوجوانی-نقاشی از گوئیدو رنی: حدود 1640 میلادی



تصویر: مسیح و یوحنا ی حواری-سایت:

www.catholictradition.org

یوحنا تعمیددهنده است که نزدیک بودن ظهور مسیح را شهرت بخشیده و به نوعی او است که مسیح را مسیح میکند.

یوحنا فقط جای ثور و ماه و باران را نگرفته بلکه با اسد و خورشید و آتش هم مرتبط است. او در انقلاب تابستانی و مسیح در انقلاب زمستانی به دنیا آمده اند. آتش سنت ژان که مسیحیان به افتخار تولد یوحنا در ابتدای تابستان می افروزند آیین بسیار مهمی است. یوحنا(نفس) در درازترین روز سال متولد میشود و پس از آن روزها تا زمان تولد مسیح (انسان خدا شده) پیوسته روبه کوتاهی شدن میگذارند. با آمدن مسیح آیین یوحنا(در اسطوره: یهودیت) یعنی مادیگرایی منقضی میشود. به عبارت دیگر در وجود بشر حقیقتجو به محض این که نفس دوران اوج خود را پشت سر گذاشت شمارش معکوس برای پایان پادشاهیش به صدا درمی آید و نفس رفته رفته مطرود میشود تا آنکه در کوتاهترین روز و بلندترین شب یعنی آغاز زمستان(اوج مشقت) مسیح متولد میشود و پس از آن روزها پیوسته رو به بلندی میگذارند.

اگر در این روند بتوان مسیح را به یک خورشید جدید تشبیه کرد پس میتوان مسیری را که این خورشید تا رسیدن به خانه اش برج اسد طی ماه های آینده باید بگذراند از طریق دایره البروج ردیابی کرد. سه ماه اولیه یعنی ماه های زمستان ایام تاریک است که همچنان نفس یا یوحنا دوره دارد (البته دوره ای طاقت فرسا و سرشار از گمگشتگی). خورشید در این دوره به عیسای نوزاد در آغل(لانه ی بز در برج دی)، یوسف در دلو(برج بهمن) و یونس در شکم ماهی (برج اسفند) تشبیه میشود. پس از آن در فروردین و اردیبهشت (برج های حمل و ثور) خورشید به گونه ی موسای گوسفندچران و سامری گاو افسا درمی آید که خاقانی آن را به این شکل وصف میکند:

موسی و سامری شود، گاو و بره بپرورد/ آب خضر برآورد ز آینه ی سکندری

مائده سازد از بره بر صفت توانگران/ برزگری کند به گاو از قبل کدیوری(همان:ص410).

میتوان گفت آغل، دلو و شکم ماهی به عنوان جایگاه های تاریک نماد غارنشینی بشر، و گوسفند چرانی نماد دوره ی شبانی، و گاو (چنانکه از شعر خاقانی هم برمی آید) نماد دوره ی کشاورزی هستند. اردیبهشت ماه سرسبزی طبیعت زمان فراوانی و عصیان(سامری) است. اما در نهایت گاو به دست موسی از بین خواهد رفت. در این هنگام خورشید به شکل میترای گاوکش در خواهد آمد. این در دیوان خاقانی بدین شکل منعکس شده است:

مانا که اندرین مه عیدی است آسمان را/کاهیخت تیغ و آمد بر گاو قرصه ی خور(همانجا).

در اینجا باید خاطر نشان کرد که دشمن گاو شیر است و شیر صورت فلکی ثابت است که همیشه میتوان به نیروی آن دست یافت. پس هر اکلس که زودتر شیر را شکار و نیروی او را تصرف کرده است، با غلبه بر گاو در واقع تصویر باستانی کشته شدن گاو به دست شیر را بازسازی میکند. بدین ترتیب بلافاصله پس از اردیبهشت دوران شیر فرا میرسد که آغاز آن



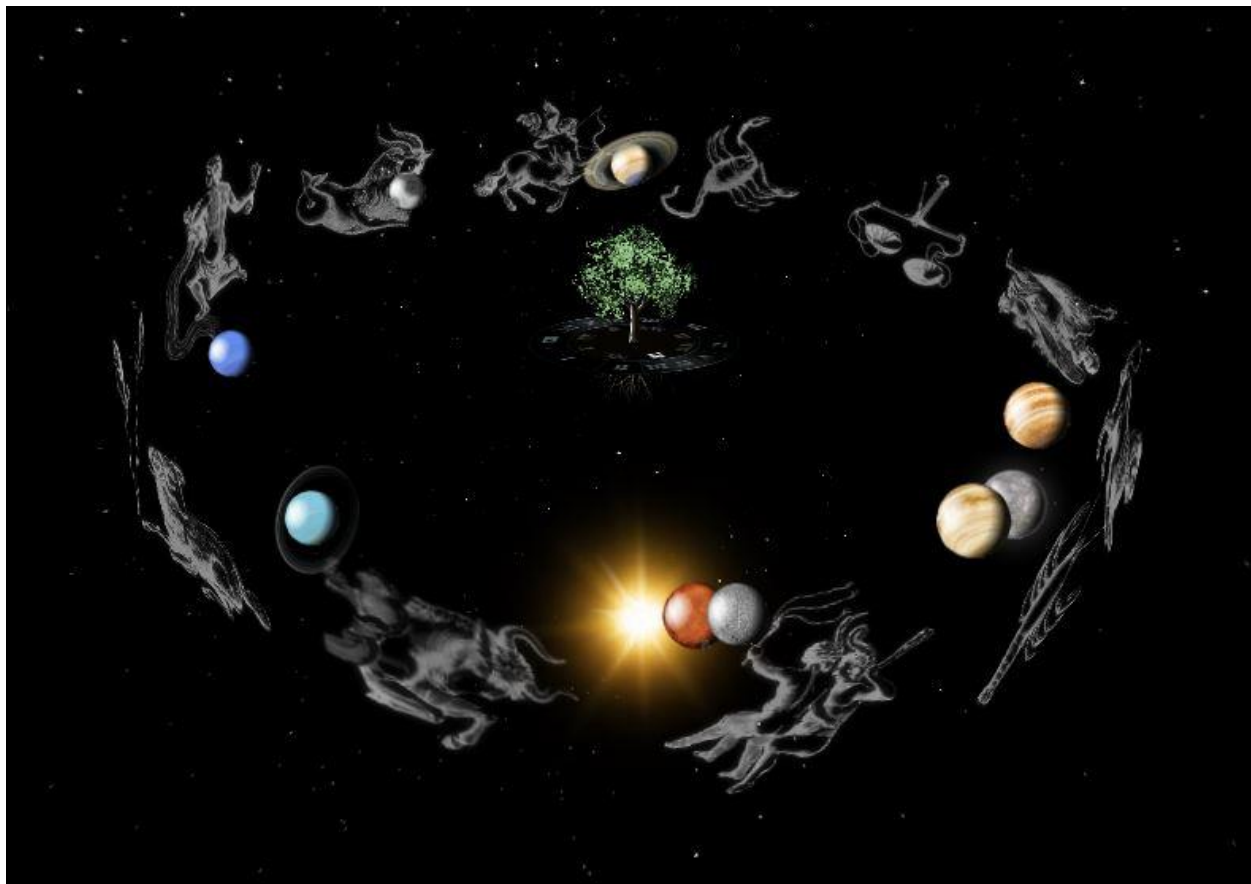
Download from
Dreamstime.com

This watermarked comp image is for previewing purposes only.



ID 25718915

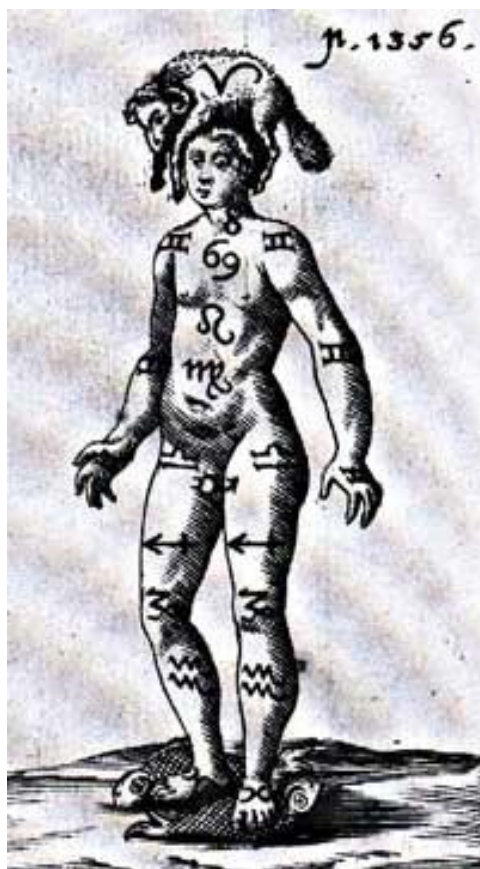
Laraski | Dreamstime.com



از جوزا یا دو پیکر (برج خرداد) است چون "ذراع" یا سرهای دوپیکر ادامه ی دستهای اسد هستند و کوکبهای کوچک اطراف آنها "اظفار" یا پنجه های شیر نامیده میشوند (همان: ص 161). بدین طریق سرطان (خرچنگ) که بین جوزا و اسد است نیز بخشی از قلمرو اسد میشود. موضوع جالبتر خواهد شد اگر بدانیم تا قرن هشتم هجری جوزا برج اوج خورشید بود و این در ادبیات آن دوره شهرتی عظیم داشت (همان: ص 411).

از طرفی حرف الفبای صورت فلکی ثور "ا" است که مفهوم یگانگی میدهد درحالی که حروف الفبای برجهای دوپیکر، سرطان و اسد به ترتیب "ب"، "ج"، و "د" است که جملگی حالتی دوگانه دارند. "ب" از سقوط "ا" یعنی مرگ گاو پدید می آید و دوگانگی خود را در دو پسر جوزا نشان میدهد. مرگ گاو مرحله ی رودرویی مسیح و یوحنا تعمیددهنده است که در آن، دین قبلی که یوحنا آخرین نماینده اش است منسوخ میشود. به دنبال آن یوحنا جدید و جوانتری ظاهر میشود که با مسیح، دوگانه و جوزا میشوند. یعنی نفس تغییر میکند و گاو و شیر به هم مرتبط و دوگانه میشوند و خط "ب" را میسازند. به عبارت دیگر گاو به اطاعت

قهرمان (هراکلس/میترا/مسیح) درمی آید. با قرار گرفتن "ا" و "ب" در کنار هم کلمه ی "اب" یا پدر که لقب عنصر محوری تثلیث است پدید می آید. در این جریان کلیدی ترین بحث، آزاد



میترا درحالیکه حوت (اسفند) را زیر پا و حمل (فروردین) را در بالای سر دارد-تصویر از:

shakaama.blogspot.com

و پیروز شدن خورشید درون یا شیر نسبت به گاو است. با این اتفاق خورشید اوج میگیرد و در جایگاه روح قرار میگیرد. وی در این حالت معادل تزه است و جان که در پایین اطاعت او را میکند پیریتوس است که با او جوزا را میسازد. شاید در داستان چینی، لی جینگ برابر تزه و نژا برابر نفس یا پیریتوس هستند. در این صورت نژا را میتوان با سامری برابر دانست و در مقابل کودکان نجات یافته توسط او هم معادل بنی اسرائیلند. گاو که با شخم زدن زمین انسان شبان را یک مرحله جلو می اندازد نماد پیشرفت مادی است. ازدهایان هم مشکلات مادیند. لی جینگ دشمن نژا، تزه دشمن گاو-انسان (مینوتائور) و موسی دشمن سامری میشوند چون میدانند که بدون یاری گرفتن از پروردگار و تنها با یاری گرفتن از

قدرت شیطانی مادیات (گاو، فرزند تیامات یا بقره) انسان به گمراهی دچار خواهد شد چنانکه بنی اسرائیل به کیفر گوساله پرستی چهل سال (یک دوره ی کامل) در صحرا آواره شدند. داستانی از هزار و یک شب:

با مشخص شدن شباهتها و تفاوتهای تزه و لی جینگ وقت آن است که به مقایسه ی این داستان با قصه ی مشهور "عجیب و غریب" در هزار و یک شب بپردازیم:

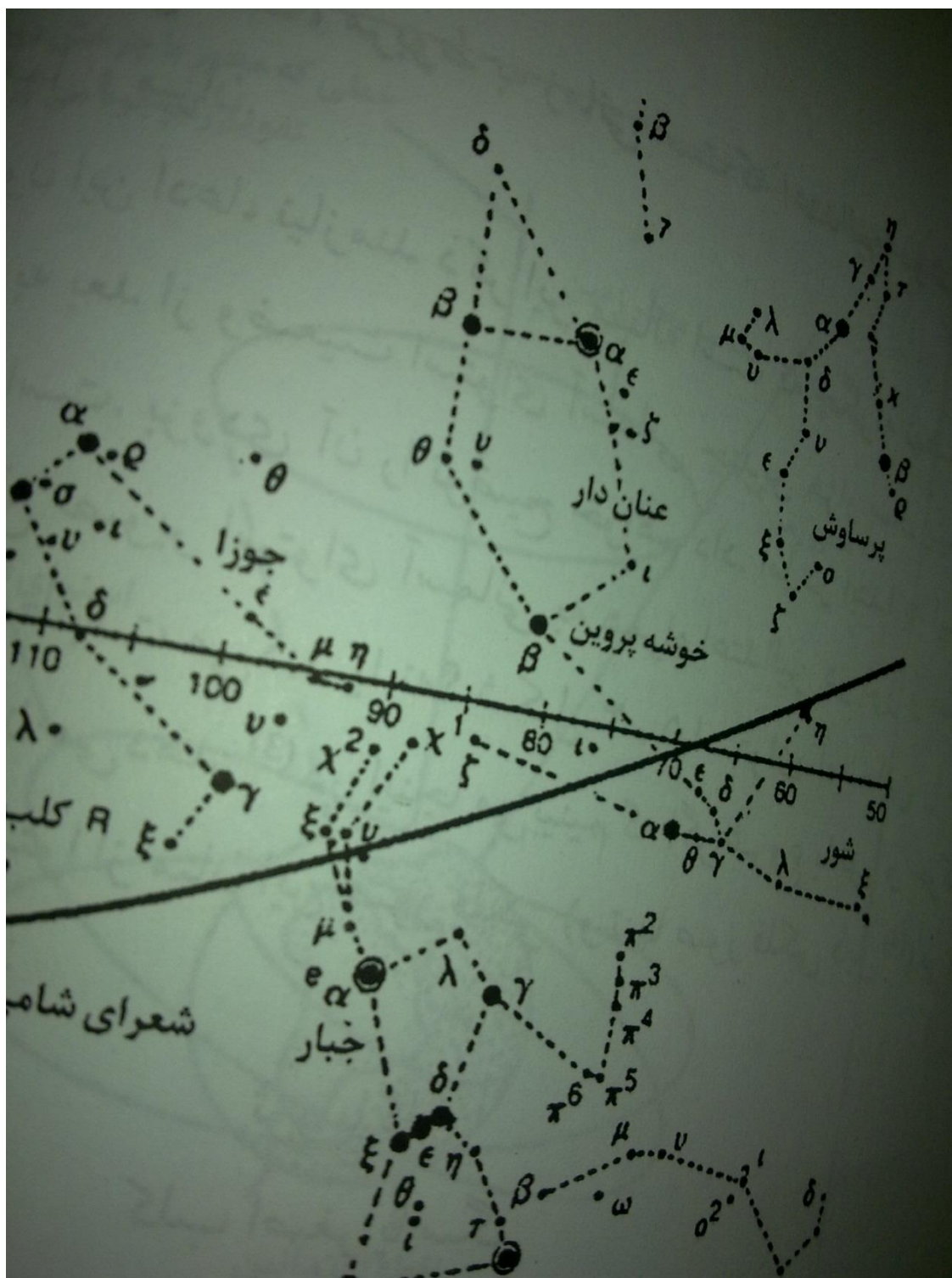
عجیب که به خاطر زیبایش چنین نام گرفته شاهزاده ای بد طینت است که پدرش را میکشد و دستور به سر به نیست شدن کنیز پدرش که از پدر حامله است میدهد. کنیز به طرزی معجزه آسا نجات می یابد و غریب را به دنیا می آورد و نیز به ازدواج رئیس قبیله ای به نام مرداس درمی آید. حاصل این ازدواج پسری به نام "سهیم اللیل" است که در آینده به صمیمی ترین و وفادارترین یار غریب تبدیل میشود. غریب همچنین در نوجوانی عاشق دختر مرداس از زنی دیگر میشود. این دختر مهدیه نام دارد. غریب در جوانی توسط پیرمردی از بازماندگان قوم عاد به اسلام (اسلام تحت اللفظی یعنی سالم ماندن و به عبارت دیگر: سالم زیستن) درمی آید. او با همکاری سهیم اللیل و دیگر یارانی که به تدریج به دست می آورد با بسیاری از قبایل انس و جن میجنگد و همه را شکست میدهد و بسیاری به دست او مسلمان میشوند و کسانی هم اسلام را قبول نمیکنند و کشته میشوند. وی حکومت خود را در عراق پی می افکند و به شمشیر جادویی یافت ابن نوح مجهز است. غریب سرانجام عجیب بدطینت را که بسیار بر ضد او توطئه کرده دستگیر و به اسلام دعوت میکند و چون عجیب قبول نمیکند به دستور غریب به دار آویخته میشود.

درحالیکه غریب در جنگ است همسر عجم او که دختر پادشاه فارس به نام شاپور است به همراه پسری که از غریب به دنیا آورده به نام مرادشاه، در اثر بدخواهی شاپور محکوم به مرگ میشوند اما چون دل مامورین اعدام به رحم می آید جان سالم به در میبرند و در قلمرو پادشاه جنیان به نام صلصال به سر میبرند تا این که مرادشاه 15 ساله برای انتقام گرفتن از پدر بزرگش شاپور به عراق لشکر میکشد. غریب و مرادشاه بدون این که یکدیگر را بشناسند به جنگ تن به تن با یکدیگر مبادرت میکنند. سرانجام درحالیکه غریب درحال چیره شدن بر مرادشاه است از سخنان حریف، پسر را میشناسد و هر دو درنهایت شادی با هم آشتی میکنند. شاپور هم که به خاطر توطئه هایش بیشتر دستگیر شده است چون اسلام نمیپذیرد اعدام میشود و مرادشاه به حکومت کشورهای فارس و دیلم میرسد.

رمز کشف معنای این داستان در خود نام غریب است. غریب یعنی غربت‌زده. این وجه تسمیه از آن است که او از کشور اصلیش به میان قبیله ای غریبه می افتد. درست مثل اورست که پس از قتل پدرش آواره ی سرزمینی دیگر میشود. در آنجا همانطور که اورست پیلادس را می یابد غریب هم سهیم اللیل را می یابد. اورست و پیلادس از سرزمین ایفیژنی سر درمی آورند و او را با خود می آورند. ایفیژنی خواهر اورست و بانویی پاکیزه است. او خود مهدیه خواهر خوانده و همسر آینده ی غریب است. به یاد بیاورید که گفتیم ملاقات اورست و پیلادس با ایفیژنی همتای ملاقات تزه و پیریتوس با پرسفونه است و به یاد بیاورید که این هر دو را با سفر کادموس به غرب مقایسه کردیم. غریب میتواند از واژه ی عربی غرب مشتق شده باشد. غرب سرزمین تاریکی است و غریب خورشیدی است که از زمان تولد دوباره اش به دست پیری مسلمان، همچون خورشید پس از کریسمس (انقلاب زمستانی) پیوسته روزها را بلندتر میکند همانطور که غریب پیوسته از عربستان جهل زدایی میکند و اسلام میپرورد. بسیاری از جنگهای غریب در جغرافیاهای شناخته شده چون یمن و عمان و عراق و هند و ایران رقم میخورند اما بسیاری هم در سرزمینهای اساطیری اجنه اتفاق می افتند که همتای داستانهای مصری درباره ی سفر خورشید در شب در زیر زمینند.

پیر روشن ضمیر به نظر میرسد همان پرستار تائویی در افسانه ی لی جینگ باشد. همان طور که لی جینگ در مقابل پرستار تائویی سوگند خورد که سلسله ی فاسد شانگ را سرنگون و سلسله ی اخلاق‌گرای جو را فیروزمند کند، غریب نیز پس از آشنایی با پیر بازمانده ی عاده‌ها، دست به گسترش اسلام بر ضد فساد عرب و عجم زد. غریب درست مثل لی جینگ در این راه با پسر خود جنگید و باز به مانند لی جینگ در نهایت با او صلح کرد. صلح غریب با پسرش زمینه ساز اسلام آوردن عجم شد همانطور که صلح لی جینگ با پسرش زمینه ساز اصلاح جامعه شد. به عبارت دیگر میتوان گفت که جنگ های غریب با عرب حکم جنگ با شیاطین و اصلاح درون را داشت درحالیکه جنگ و صلح او با پسر نیمه عجمش به منزله ی جهاد در دنیای بیرون بود جهادی که با کشتن پادشاه عجم یعنی شاپور به نتیجه ی نهایی خود رسید. جنگهای قبلی در داستان لی جینگ به منزله ی غلبه ی او بر نفس و یک بار کشتن نژا بود. در داستان غریب هم غیبت وی به دلیل جنگ زمینه ساز یک بار قتل صوری مرادشاه بوده است. بزرگ شدن مرادشاه در قلمرو یک جن را میتوان به سفر او به جهانی دیگر تشبیه کرد. به عبارت دیگر بازگشت مرادشاه به عراق همان زنده شدن مجدد نژا است.

میتوان گفت صلح لی جینگ و نژا به معنای آشتی قهرمانی درونگرا با دنیای بیرون و به عبارت دیگر صلح روح و جسم است که در انتهای روشنی قرار دارد و انسانها را نسبت به جامعه مسئول میکند. در این مرحله جسم در کنار روح و جان در مقابله با گاو قرار میگیرد. تصور من بر این است که سه صورت فلکی انسان شکل شمالی و جنوبی در



اطراف صورت فلکی ثور این حالت را نمایندگی میکنند. این سه صورت فلکی، عبارتند از پرساوش (پرسئوس)، ممسک العنان و جبار (اورئون). پرسئوس در بالا و شرق نماینده ی روح است. او سر مدوسا (هیولای مادینه و از مظاهر تیامات یا جسم) را در دست دارد. به

عبارت دیگر روح است منهای جسم. در مرتبه ی میانی ممسک العنان قرار دارد با عنانی در دست. با توجه به این که تنها صورت فلکی که ممکن است هدف عنان باشد ثور است و او نیز دقیقاً بالای سر ثور قرار دارد میتوان گفت او و ثور با هم مظهر جان هستند و نیز کار اصلی به زانو در آوردن گاو با او است که جای شیر و میترا را گرفته است. در پایین و غرب جبار قرار دارد با چماقی در یک دست و پوست شیری در دست دیگر. پوست شیر همان جان به روح مصفا شده است که به تسخیر جسم درآمده است. پرسئوس و ممسک العنان بالای سر ثور در آسمان شمالی، ثور روی استوای آسمانی و جبار در آسمان جنوبی و زیر ثور و استوای آسمانی قرار دارند. با همکاری روح و جان و تن، روح و جان که جسم در آنها حل شده است به پایین و میانه می آیند و در روی منطقه ی مهم استوای آسمانی جانشین ثور میشوند. در واقع صورتهای فلکی پرسئوس، مطلق العنان، ثور و جبار با هم یک صلیب میسازند. جبار در اینجا حکم دموفون پسر تزه را دارد که بعداً شاه آتن میشود در حالیکه خود تزه برابر پرسئوس و ممسک العنان برابر پیریتوس هستند. اما در واقع هر سه ی آنها یک نفر یعنی انسان قهرمانند که در تاریخ نامهای مختلفی چون مرتو، سزوستریس، ازیریس، دیونیسوس، ذوالقرنین و ... به خود گرفته است.



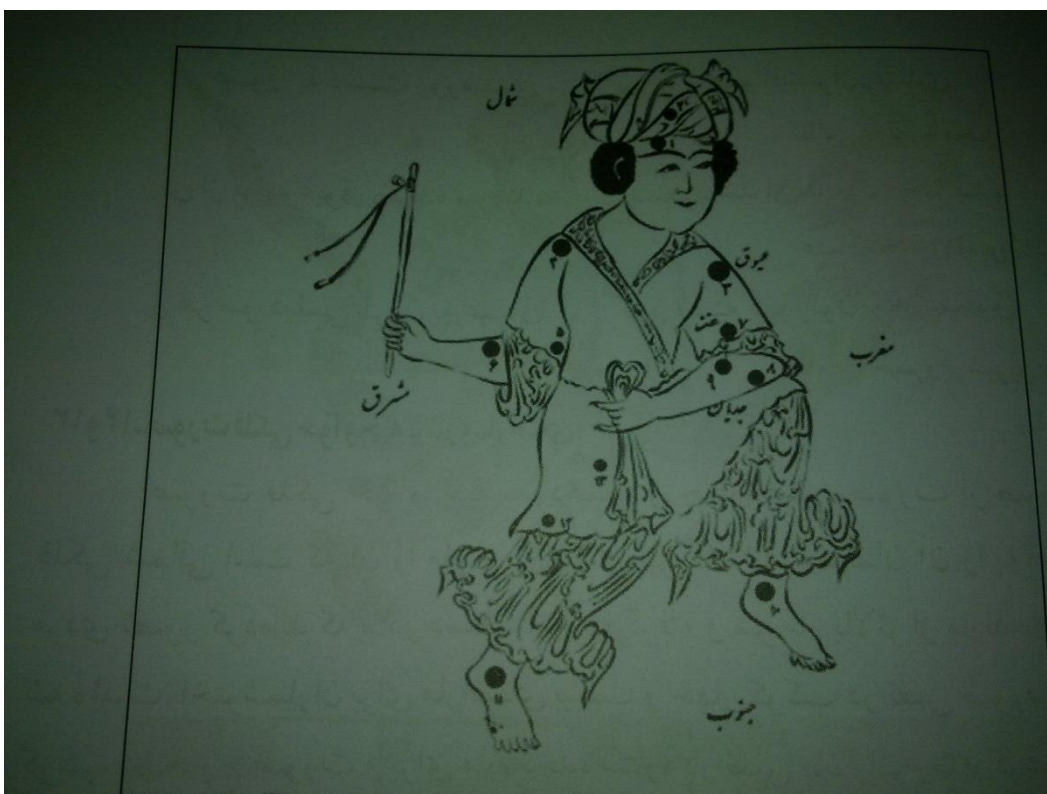
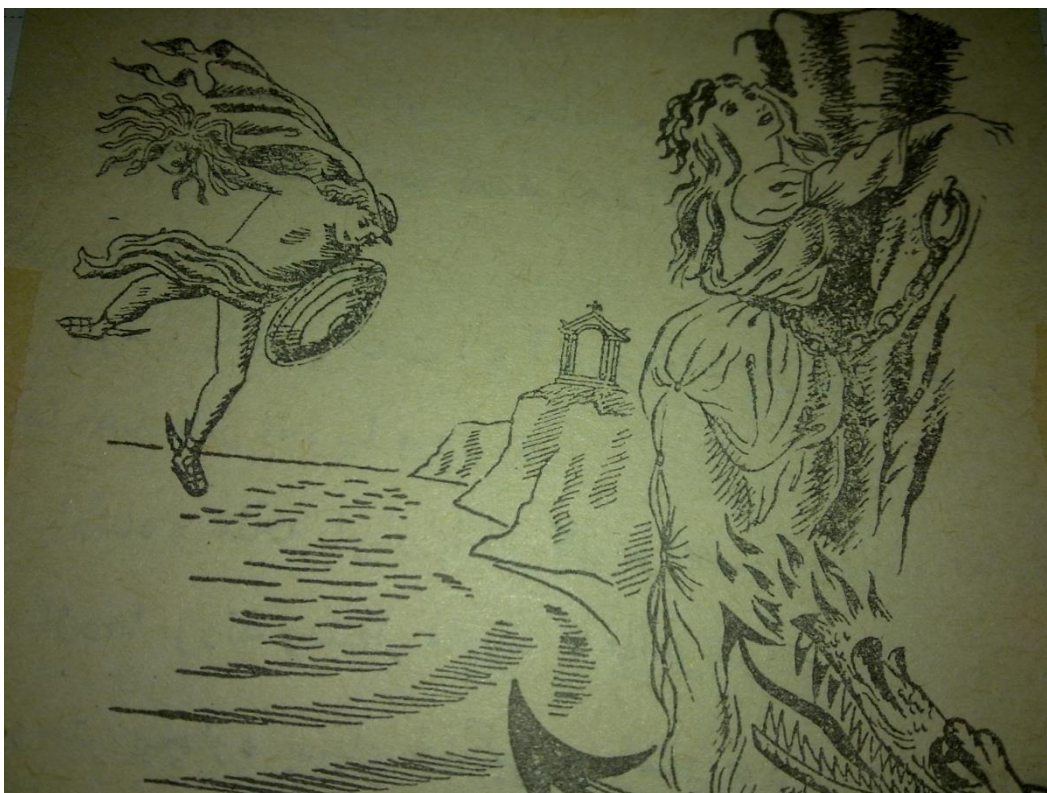
سه مرد جوان در حال نبرد با گاو در نقاشی دیواری از کرت باستان. آنها را میتوان با سه صورت فلکی پرسئوس، ممسک العنان و جبار مقایسه کرد که معرف روح، جان و جسم هستند. جوانی که نماد جان است در میانه با رنگ شدید مورد تاکید و تمجید قرار دارد. ظاهراً در این دوره هنوز ادوات صور فلکی چون پوست شیر و عنان چندان مطرح نبوده اند.



Fig. 337 – Mon. 1283



میترای گاوکش-به نقوش دو مشعلدار جوان در دوطرف او توجه کنید.



تصاویر: بالا: پرسئوس با سر مدوسا در دست به نجات شاهزاده خانمی (آندرومدا) از چنگ اژدها میشتابد. - پایین: صورت فلکی ممسک العنان

بررسی قمری:

پیشتر گفتیم که نام تزه احتمالاً از همان ریشه ی تحوت یا توث خدای ماه مصریان است. شاید این سخن با جستجوی ما در اساطیر خورشیدی – بخصوص آنهایی که نماد ماه یعنی گاو را کشتنی میدانند- در تضاد به نظر برسد. اما در واقع در ماه پرستی هم ممکن است به معانی مشترک با خورشیدپرستی دست یافت. چنانکه مسیح علاوه بر قهرمان خورشیدی، قهرمان قمری هم هست و از جمله در ادبیات فارسی مسیح علاوه بر خورشید با ماه هم مقایسه شده است:

گفتی شب مریم است یک شبه ماهش مسیح

هست مسیحش گواه نیست به کارش قسم

قصاید خاقانی: « دیوان اشعار » شماره ۱۳۱ - مطلع سوم

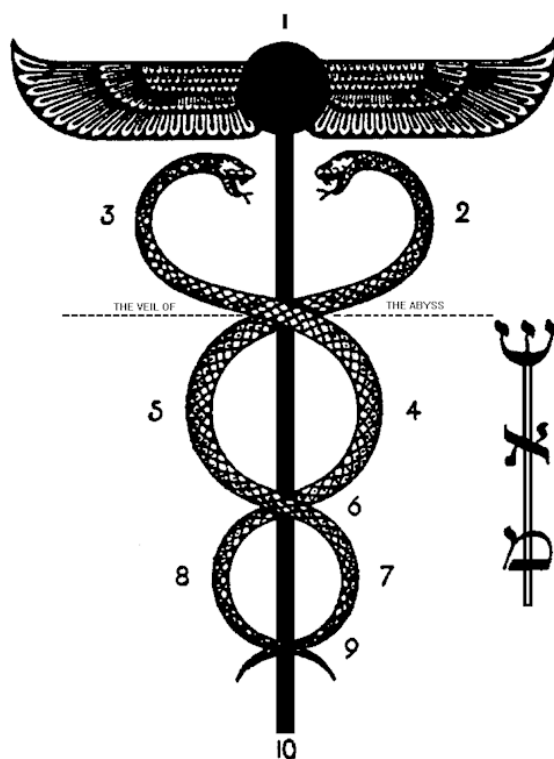
در این شرایط اهمیت فراوان دارد که بفهمیم آیا ماه در مقام روح، شیر و گاوی در مادون خود و در جایگاه نفس دارد یا نه. یک بیت دیگر خاقانی در این مسیر راهگشای ما است:

چون از مه نو زنی عطارد/مریخ هدف شود مرآن را: شماره ۱۶ - مطلع دوم خاقانی: دیوان اشعار:

دکتر عباس ماهیار در توضیح این بیت میگویند که چون عطارد را در فارسی تیر میگویند، واژه ی عطارد در این بیت به جای پیکان (تیر) جنگی به کار رفته و هلال ماه هم به کمان تشبیه شده است (نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب فارسی: دکتر عباس ماهیار: نشر اطلاعات: 1393: ص 380). آیا ممکن است در پشت این مدیحه یک اسطوره نهفته باشد؟ توجه داشته باشید که هدف تیر قمر (عطارد) سیاره ی مریخ (خدای جنگ) است که دشمن صلح و آرامشی است که مسیح موعظه گر آن است. از سوی دیگر عطارد را یونانیان هرمس مینامیدند درحالیکه این نام را برای توث (ماه) هم به کار میبردند چون عطارد در یونان و ماه در مصر هر دو خدای حکمت بودند. پس نوعی ارتباط بین عطارد و ماه وجود دارد. عطارد برای ماه درست مثل تیر برای کمان سلاح تکمیل کننده است: عطارد اندیشه ی ماه است. از این رو در فارسی عطارد را تیر میخوانند. تیر یا پیکان را در سومری "تی" میخواندند (اضافه و کسر شدن "ر" در آخر کلمات در زبانهای باستانی امری عادی بود). این نام به شدت یادآور "طی" و "طوی" به مفهوم یگانه شدن با هستی است که پیشتر بیان کردیم. احتمالاً "طیر" و مشتقات آن هم که مفهوم پرنده و پرواز دارند از تیر می آیند. در میترائیسم اولین مرحله ی تشریف، کلاغ است و سیاره ی آن عطارد. در اساطیر یونان بین

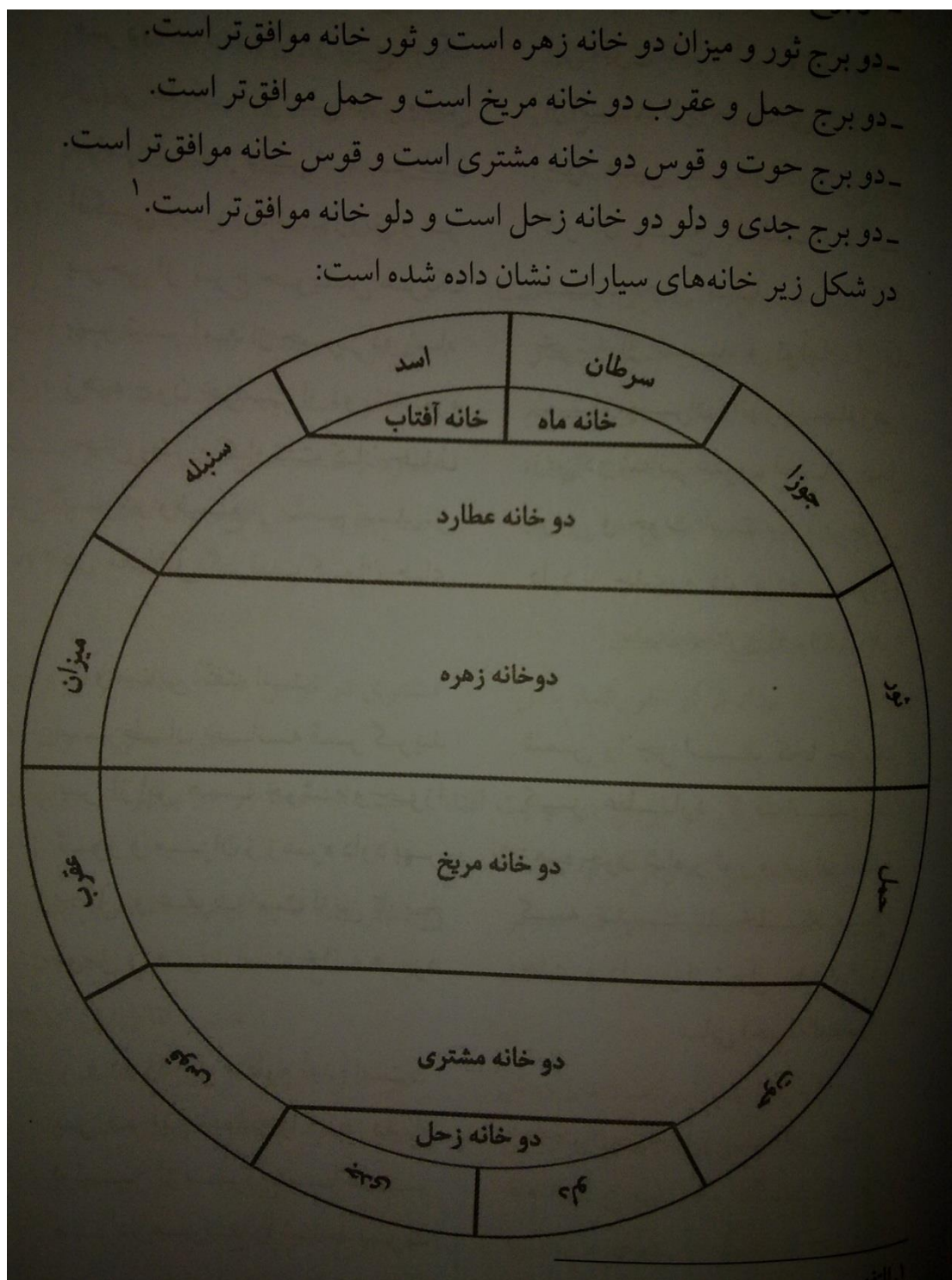
کلاغ و عطارد ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد که اوج آن را در اسطوره ی توجیه کننده ی ارتباط بین صور فلکی غراب (کلاغ)، شجاع (مار) و باطیه (جام) که در آسمان در کنار همدن شاهدیم: هرمس تشنه جام خود را به کلاغ زیبا میدهد تا برایش آب بیاورد. کلاغ وقت خود را با خوردن میوه های درخت انجیری بر راه هدر میدهد و برای این که دیر کردن خود را توجیه کند، ماری را میگیرد و در جام می اندازد و برای هرمس می آورد. هرمس که همه چیز را میداند به عنوان مجازات کلاغ پرهای سفید زیبای او را از او میگیرد و او را سیاه میکند (اساطیر یونانی و صور فلکی: نیلوفر فشنگساز: نشر سبزان: 1389: ص 81).

در این افسانه درخت میوه همان درخت ممنوعه یعنی درخت دانش مادی است و مار همان عقل دنیوی که انسان را فریب داد. کلاغ سفید، مار سفید عصای هرمس (کادوسئوس) است و کلاغ سیاه مار سیاه آن. یکی جنبه ی مثبت عقل یعنی شیر است و دیگری جنبه ی منفی آن یعنی گاو. گاو همان مریخ یا تیرافکن معاند است که با جهان سر جنگ دارد. صورت فلکی مریخ، حمل یا بره است. او در فروردین ماه به صورت گوسفند تحت کنترل موسی (چوپان) است اما در اردیبهشت ماه (برج زهره یا تن مادینه و هوسباز بشر) به ثور (گاو نر) قدرتمندی بدل و معبود بنی اسرائیل (تن) میشود. غلبه بر این گاو به دست عطارد - صاحب برج بعدی یعنی جوزا - رقم میخورد. عطارد سنبله یا شهریور را نیز خانه ی خود دارد. بین



کادوسئوس

دو برج جوزا و سنبله خانه های شمس و قمر قرار دارند. یعنی عطارد همچون هاله ای این دو فلک مهم را که هریک فقط یک خانه در تقویم دارند در بر گرفته است. نقشه ی زیر



نقشه از کتاب: نجوم قدیم و بازتاب آن در ادب فارسی: دکتر عباس ماهیار

نشان میدهد فکری که این صحنه را مجسم کرده متأثر از همان فکری است که کرونوس (زحل) را منکوب زئوس (مشتري) کرد. چون زحل همچون آتوم (خدای لجه ی مصریان) در جایگاه ابتدا و بینظمی (کائوس) قرار گرفته و مشتري (مردوک/زئوس) با سرنگونی او نظم را برقرار و جهان را می آفریند و پس از آن مریخ (آرس) یا عقل شیطانی از زئوس متولد میشود. در مرحله ی بعدی زهره یا تن مفتون مریخ میشود چنانکه الهه آفرودیت با آرس عشق ورزی کرد. تنها راه رسیدن به خورشید و ماه در بالا وارد کردن عطارد به عنوان مظهر هوش معنوی به داستان است. (البته چرخه ی مزبور بخصوص وقتی قهرمان آن جامعه باشد ادامه ی خطرناکی خواهد یافت که به نظر میرسد فراماسونها به عنوان وارثین این حکمت و حاکمان فعلی جهان بر این تداوم مسرند. چون جامعه بعد از مرحله ی خورشید راه زوال می یابد و به مانند سال به لجه و زمستان برمیگردد. با این حساب پیشرفتهای علمی خیره کننده ی قرون اخیر در غرب را که زمینه ساز فساد و بیدینی بعدی در جهان شد باید با مرحله ی عطارد در صورت فلکی سنبله معادل دانست.)

این روایت اگرچه نشانی از ماه پرستی در خود دارد ولی محصول مستقیم دوران خورشید مرکزی است. البته حتی در مصر هم که توث به عنوان ماه گرامی داشته میشد او باز هم وزیر خورشید بود. اهمیت مرکوری یا عطارد به حدی است که در تصاویر بارها خورشید و ماه را در اطراف یا زیر پاهای او کشیده اند. اما ماه و خورشید نماد چه کسانیند و چگونه به



صفة ما وجد برخامة خفسر اكانها الزمره صورة وكتابا



الاولا اذ كان في سنة ١٠٨١

في سنة ١٠٨١ في سنة ١٠٨١

في سنة ١٠٨١ في سنة ١٠٨١

في سنة ١٠٨١ في سنة ١٠٨١

في سنة ١٠٨١ في سنة ١٠٨١

في سنة ١٠٨١ في سنة ١٠٨١

هرمس به شكل طير در يك متن عتيق-عكس از

Classical Astrologer Weblog.html

عنوان مرحله از هم تفکیک میشوند؟ در این باره خوب است به تمثیل "ماه-نفس" یا "چون ماه بودن" در بودیسم ذن رجوع کنیم: این اصطلاح درخصوص غایت "تهیگی" به کار میرود که همان تائو در باور تائوئیستها است (به شباهت اصطلاحات "تائو" و "تهی" دقت کنید). شاید شباهت کلمات "تهی" و "ته" در فارسی هم با این مضمون ذن-تائویی مرتبط باشد چون ته درست مثل مرحله ی تهی در ذن به مفهوم آخر است. یک استاد ذن درباره ی ماه چنین سروده است:

«ماه-نفس، تنها و کامل است.

نور ده هزار شیء را در خود فرو میبرد.

این طور نیست که آن نور اشیاء را منور سازد.

و نیز چنین نیست که اشیاء در وجود باشند.

هم نور و هم اشیاء رفته اند.

و آن چیست که باقی میماند؟» (عرفان مسیحی و بودایی: د.ت. سوزوکی-ترجمه ی عزرا اسماعیلی: نشر مثلث: 1387: ص45)

استاد در اینجا میگوید: نفس هم به مانند ماه در تاریکی میدرخشد و به این تاریکی بی اعتنا است و قصد روشن کردن چیزی را ندارد و در نتیجه به نظر میرسد فقط خودش وجود دارد. از اینجا تفاوت ماه با خورشید روشن میشود. چون خورشید در مرحله ی بعد همه جا را روشن میکند و همه را ممنون خود میکند. میتوان گفت که ماه سمبل تائوئیسم و خورشید سمبل کنفیسیوس است. به عبارت دیگر ماه لی جینگ پسر کش و خورشید لی جینگ است که با پسر آشتی میکند. با دانستن این موضوع اهمیت مسئله ی مرگ هیپولیت (پسر تزه) هم روشن میشود. هیپولیت جوان، مظهر جوانی و سرسبزی سال بود که مرگ او به بیرمقی طبیعت در نیمه ی دوم سال شبیه است. به دلیل مرگ او است که تزه به نشستن بر صندلی فراموشی محکوم میشود که اگر او جای به هیپولیت میداد شهرش به آشوب کشیده نمیشد. درواقع مرگ هیپولیت زمینه ساز تائویی شدن قهرمان است چون انسان را به موجودیت خودخواهی تبدیل میکند که به هیچ چیز جز خودش توجه ندارد.

با کشف این حقیقت شش مرحله ی بعدی تشریف در میترائیسم هم که از پس مرحله ی عطارد می آیند قابل رمزگشاییند (منظورم از میترائیسم فلسفه ی نخستین آن است نه آن موجودیت رومی که در ابتدالش همین بس که توسط دزدان دریایی در غرب معرفی شد).



کلاغ سه پا: مظهر خورشید در اساطیر چینی-طرح ژاپنی

همانطور که گفتیم اولین مرحله ی تشرف مخصوص عطارد و نماد آن کلاغ است و این کلاغ مسلماً کلاغ شناخته شده یعنی پرنده ی سیاه‌رنگ است. پس این عطارد یا خدای حکمت معرف عقل مادی است که انسان از طریق آن و از زمان تولد سعی در شناسایی جهان دارد. واکنش انسان به این کشفیات این است که همه ی خوشیها را می‌خواهد. پس در مرحله ی بعدی زهره یا شهوت ظهور میکند. در مرحله ی بعدتر مریخ جنگجو زهره را تحت انقیاد درمی آورد و خود در مرحله ی چهارم زیر سلطه ی مشتری فرمانروا قرار می‌گیرد. جایگزینی مشتری با ماه در مرحله ی پنجم را میتوان چنین توجیه کرد که انسان مشتری شده از فرمانروایی دلزده شده و تا حدودی به حق از عالم فاصله می‌گیرد تا نفس خود را از آلائش اجتماع به دور نگه دارد. اما لازم است که او پس از آبدیدگی در این راه از انزوا درآید و به مرحله ی ششم یعنی خورشید پای نهد یعنی به نجات جامعه بشتابد. در مرحله ی هفتم که در میترائیسم "پیر" یا "استاد" خوانده میشود، زحل مظهر پادشاهی و زهد قرار دارد و این بدان معنی است که برترین انسان جامعه به حکومت و اصلاح از بالا میرسد و همزمان در این مقام از فساد و زیاده روی به نفع خویش خودداری میکند.

عظمت خرد:

فهم این نکته که عطارد یا خرد دقیقا چگونه اهمیتی در این روند دارد نیازمند غور در داستان حضرت سلیمان است. سلیمان که سرور بنی اسرائیل و اجنه و پرندگان است، در نزد یهود و مورخان مسلمان متأثر از آنها چهره ای دوگانه دارد: از سویی منشأ حکمت و نماد غرور انگیز سروری یهود است و از سوی دیگر مردی عیاش و هوسباز است که هزار زن دارد و توسط بعضی از زنان کافرش از مسیر خدایی منحرف میشود. این چهره ی دوگانه شاید ثمره ی اختلافات دو پادشاهی یهودیه و اسرائیل است که وجود پادشاهان متاخر آنها از طریق اسناد آشوری و آرامی ثابت شده است. یکی از داستانهای سلیمان بیشک شایان توجه ویژه است و آن قصه ی او با ملکه ی سبا است که در قرآن در سوره ی نمل (آیات 20 به بعد) آمده است: سلیمان از طریق هدهد از وجود ملکه ای قدرتمند (که متون دیگر او را بلقیس میخوانند) مطلع میگردد و هدهد را با نامه ای به سوی بلقیس میفرستد و از او میخواهد مسلمان شود. ملکه سرانجام به سرزمین سلیمان می آید. در آنجا تالاری از آب میبیند و وقتی میخواهد پایش را در آب بگذارد دامنش را بالا میبرد که خیس نشود ولی متوجه میشود آن آب نیست بلکه آینه است. او در این لحظه مسلمان میشود.

سرزمین سبا در قرآن را معمولا با کشور باستانی به همین نام در یمن برابر میدانند اما عهد عتیق جای آن را در افریقا دانسته است (پژوهشی در قصه ی سلیمان و بلقیس: جلال ستاری: نشر مرکز: 1385: ص 127). افریقا نسبت به شبه جزیره ی عربستان در غرب واقع است. نام اولیه ی آن یعنی "شبا" همان شب فارسی به معنی تاریکی بین غروب و طلوع را تداعی میکند. از طرفی بنابر برخی نظریات، شولومون (سلیمان) همان موجودیتی است که اهالی فلسطین تحت عنوان "شلیم" ایزد غروب میشناختند. سفر هدهد به سبا در واقع همان سفر خورشید به قلمرو شب و جهان زیرزمینی (در لحظه ی غروب) است. چون به باور گذشتگان هدهد پرنده ای است که محل آب حیات در ظلمات را میداند و از این طریق پدر و مادر پیرش را جوان میکند و این فکر از آنجا نشئت گرفته که گفته میشود هدهد میتواند سفره های آب زیرزمینی را تشخیص دهد. از این رو هدهد نماد تولد دوباره است (همان: ص 80). میتوان گفت هدهد همان گیلگمش است که به جستجوی حیات جاوید به قلمرو بیگانه پای میگذارد. از این رو او برابر میترا یا جان است و تاریکی نماد تن است و ملکه ی آن (بلقیس) کسی جز تیامات یا مادیات نیست: ملکه ای که باید مغلوب سلیمان یا روح شود. نکته در اینجا است که هدهد دوبار وارد قلمرو ملکه میشود. یک بار بینتیجه از آنجا خارج میشود و بار دوم با نامه ی سلیمان به بارگاه ملکه وارد میشود که این زمینه ساز حرکت



تصویری خیالی از ملکه ی سبا

ملکه (مادیات) به سمت قلمرو سلیمان (حق) میشود. میتوان فرار اولیه ی هدهد از سبا (تن) را با کشته شدن نژا به دست لی جینگ و نشستن تزه بر صندلی فراموشی مقایسه کرد. در حالی که آمدن ملکه به بارگاه سلیمان قابل مقایسه با آشتی لی جینگ و نژا و سوگند او در نبرد برای حق است. یکی از افسانه های جنبی میگوید: بلقیس آفتاب پرست بود و نور آفتاب هر روز از روزنه ای به درون اتاقش میتابید. اما یک روز متوجه شد نور نمیتابد. آنگاه هدهد را دید که بر روزنه مانع نور شده و از تابش آفتاب جلوگیری میکند و با هدهد نامه ی سلیمان بود (همان: ص 131). تابش نور آفتاب را میتوان به مساعد بودن زمانه برای انسان ارزیابی کرد در حالیکه ظهور شدائد با مسدود شدن نور به دست هدهد بیانگر پیغامی از سوی حق (سلیمان) است. این شدائد را میتوان با مشکلاتی که لی جینگ با نژا پیدا کرد مقایسه کرد.

بلقیس در لحظه ای که به سلیمان میپیوندد آینه را با آب اشتباه میگیرد یعنی فکر میکند اگر به راه حق قدم بگذارد در آن غرق و نابود خواهد شد ولی با این حال خطر و به قول سلیمان اعتماد میکند و این اعتماد او را روشن میکند که خطری در کار نیست و در این راه همه چیز آسان است.

پس تا اینجا معلوم شد که سبا مظهر مادیت است. حال باید به قسمت مهم این داستان برای ما پرداخت. سلیمان به جادوی آصف ابن برخیا، تخت ملکه را پیش از رسیدن خود ملکه به کاخ خود می آورد. تخت ملکه بیانگر مقام فرمانروایی او است و جز عقل چه نیرویی ممکن است سبب فرمانروایی انسان بر زمین باشد؟

بیا باید این داستان را با داستان هراکلس مقایسه کنیم که استاد تزه (روح) است. تا اینجا باید معلوم شده باشد که مردم قدیم الگوی اصلی عرفان خود را از طبیعت و بخصوص گذر سال می گرفتند. هراکلس قهرمان سال است. او 12 کار شگرف انجام داده است که نماد 12 ماه سالند. آخرین آنها سفر به جهان زیرین است که میتوان آن را به مرگ هراکلس و درواقع تن یافتگی او تشبیه کرد. در همین سفر است که او تزه را از صندلی فراموشی میرهاند. مرگ و عروج هراکلس داستان دیگری هم دارد که با داستان فوق همپوشانی دارد. در این داستان هراکلس در مقابل اسب-انسانی که قصد دزدیدن همسرش را دارد آن سنتور (اسب-انسان) را میکشد ولی خود کمی بعد با زهر روغن بدن همان سنتور مسموم میشود و برای خلاصی از درد خود را در آتش می افکند. آن سنتور نسوس نام دارد و پسر ایکسیون است. ایکسیون انسانی خیانت پیشه و بدکار بود که به عنوان مجازات محکوم به چرخیدن بر چرخ اربابه ای که بدان بسته شده در دوزخ گردید. سنتورها نتیجه ی عشق ورزی او با ابری که ایکسیون آن را با هرا همسر زئوس اشتباه گرفته بود میباشند. به طرز شگفتی پیریتوس دوست تزه هم پسر ایکسیون است. او درست مثل هراکلس مجبور میشود همسرش را از دست سنتورهای مستی که قصد تجاوز به او را دارند نجات دهد. یک بار دیگر آنچه که در زمین اتفاق می



ایکسیون



سنتور يا اسب-انسان

افتد منشا آسمانی می یابد. زن در اینجا نیمه ی زنانه ی وجود است و تجاوز به او به معنی تجاوز به قلمرو خدایی توسط شیطان است. نمونه ی دیگر این داستان در اساطیر یونانی، دزدیده شدن هلن همسر منلائوس توسط پاریس و برده شدن او به تروا است که سبب لشکرکشی منلائوس و هوادارانش از جمله کاستور، پولوکس، آشیل و پاتروکلوس به تروا یعنی تن میشود و در انتهای آن منلائوس همسر خود را پس میگیرد. نام پاریس از فرس عربی به معنی جنگجو می آید. کلمه ی "پرس" در یونانی به معنی غارت و نابود کردن است. او نمادی تمام قد از مریخ است که قمر با عطارد یا تیر به جنگ او میرود. همین میتواند نشان دهد که تن یافتگی روح انسان چه فایده ای برای او دارد و تخت بلقیس در واقع چیست؟

هراکلس برای به دست آوردن سگ سه سر و آوردن او به جهان زندگان به جهان زیرین رفته بود. سگ سه سر نگهبان دوزخ است. یعنی غنیمت حق از سفر به جهان مادی، و امری که همتای تخت بلقیس باشد همین سگ است. سه سر او نمودگار روح آسمانی، جان و تن هستند. اما سگ بودنش در درجه ی اول تاثیر مصر را نشان میدهد چون در آنجا خدای





راهنمای اموات، آنوبیس خدای شغال سر است و آنوبیس در مصر موکل سیاره ی عطارد است یعنی همان سیاره ای که در بین النهرین تحت عنوان "نبو" (پیامبر) به عنوان منشأ حکمت و دانش شناخته میشود. اگر قدری گنوسی یا مانوی باشیم کشف خواهیم کرد که غنیمت حق در سفر تن یافتگی، دانش لازم از قلمرو مادیت یا شیطان است. اینها همه برای این است که ارواح یا ذرات خدایی دشمن را شناسایی کنند. شیطان هم در این میانه بیکار ننشسته است. او سعی میکند روح را با وعده های خود فریب دهد و سرباز خود کند. در روایات اسلامی داستان زیبایی دو فرشته به نامهای هاروت و ماروت وجود دارد که انسان شدند و به زمین آمدند و چون مادیت یافتند دست به اعمال خلافی زدند و در نتیجه همچون تزه و پیریتوس به چاهی به بند آمدند.

سفر تزه و پیریتوس به دوزخ (تن) بخشی از پروژه ی حق در شکست شیطان است. درست مثل هراکلس که بر سر نیمه ی زنانه ی وجود با هیولا (سنتور) یا شیطان درگیر شد، تزه و پیریتوس هم بر سر همین مسئله —یعنی زنی به نام پرسفونه که توسط هادس ربوده شده است— در دوزخ حیات، تن یافتند. همانطور که هراکلس یا قهرمان سال در این مسیر موقتاً میمیرد، انسانها با دو بعد خود-تزه و پیریتوس- موقتاً در سیاهی حیات به بند می آیند. هراکلس موفق میشود تزه (روح آسمانی) را از حصار نجات دهد اما پیریتوس (جان) باید تا زمان منقضی شدن وظیفه اش در تن بماند. او در این دوران هیچ تصویری از زندگی آسمانی خود ندارد و معنی صندلی فراموشی نیز همین است معنی ای که چنانکه دیدیم تائویستها و دیگر عرفانگرایان در آن تغییراتی اعمال کرده اند.